

اسرار و آثار واقعہ کربلا

تالیف : استاد علامہ جلال الدین ہمایہ

۲۳۵۷
۶.۱۰.۷

استاذ و آثار واقعہ کربلا

تألیف

استاد علامہ جلال الدین ہمایوی

چاپ دوم

فروردین ۲۵۳۷

ناشر: کتابفروشی دهخدا، روبروی دانشگاه تهران
چاپ از: چاپخانه کهنمویی زاده
تعداد چاپ سه هزار نسخه

فهرست مطالب

۱	مقدمهٔ طبع دوم
۲	مقدمهٔ طبع اول
۳	مقدمهٔ مؤلف
۵	محیط جزیرهٔ العرب در ظهور اسلام
۹	کفار قریش ، حکیم بن عاص
۱۲	ابوسفیان
۱۵	اختلاف بنی امیه و بنی هاشم
۱۸	ابوسفیان دیگر
۱۹	دشمنی معاویه با علی و اصحاب علی علیه السلام
۲۲	معاویه مابین سنوات ۴۱ و ۶۰
۲۳	معاویه و ولیعهدی یزید در حدود سنهٔ ۵۵
۲۹	واقعهٔ کربلا
۳۰	حکومت یزید در سال‌های ۶۴-۶۰
۳۳	واقعهٔ حره
۳۸	هدف اصلی از قیام حسینی
۴۹	آثار مهم واقعهٔ کربلا
۵۱	تاریخ تشکیل مجالس عزاداری

۵۵	اصطلاح روضه خوانی
۵۸	رسمیت یافتن سو کواری عاشورا
۶۱	اهمیت مجالس و عظ و روضه خوانی
۶۳	ترکیب بند
۷۱	جلوة توحید
۷۳	منقبت علی علیه السلام

صو ابناامه

<u>صفحه</u>	<u>سطر</u>	<u>غلط</u>	<u>صحیح</u>
۷	۳	اتقیکم (۳)	اتقیکم (۱)
۷	۱۵	لأُسمع الموتی ولأُسمع	لأُسمع الموتی ولأُسمع
۷	۱۶	مسلمون (۱)	مسلمون (۲)
۱۲	۱	زبال	زبان
۱۶	۲۰	دارالندة	دارالندوة
۲۷	۱۸	دراين باء	دراين باره
۴۱	۷	درجة	درجة
۴۴	۱۰	اسیافی	اشیاخی
۴۶	۳	دلپذیر	دلبند
۴۶	۱۰	درجة	درجة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمهٔ طبع دوم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا و نبينا محمد
صلى الله عليه وعلى آله واولاده المعصومين .

رسالهٔ حاضر موسوم به «اسرار و آثار واقعهٔ كربلا» كه از
تأليفات مذهبي مختصر اين ضيف است نخستين بار در چند سال پيش
بكوشش دوست گرامى آقاى «محمد موقتیان» سلمه الله تعالى و بدستور
جناب آقاى «سيد ضياء الدين شادمان»، قائم مقام توليت آستانهٔ حضرت
عبدالعظيم ادام الله عزه بعنوان اولين نشريهٔ آستانه بطبع رسيد .
اينك طبع دوم آن رساله بحضرت دوست ارجمند آقاى «محمود
عظيمى» دارندهٔ كتابفروشى دهخدا دام توفيقه العالى واگذارمى شود ،
اميد است كه خوانندگان را سودمند و مؤلف حقير را موجب اجر الهى
باشد والسلام . بتاريخ محرم الحرام سال ۱۳۹۸ قمرى هجرى .

(جلال الدين همائى)

احسن الله احواله و ختم بالخير مآله

مقدمهٔ طبع اول

آستانهٔ مبارک حضرت سیدالکریم (عبدالعظیم علیه السلام) با فعالیت‌های پی‌گیر و همه‌جانبه‌ای که داشته است و با ضرورت کاملی که در حال حاضر نسبت به مطالعات اسلام‌شناسی و تتبع در شؤون مختلف فرهنگ اسلامی به‌خصوص در جامعهٔ تشیع احساس میشود در نظر دارد بعمون الله تعالی اقدام به انتشار یک سلسله کتب تحقیقات علمی نماید که در عین حال نقش مؤثری را نیز در برقراری روابط مستمر علمی و فرهنگی بین دانشمندان و علمای اسلامی بر عهده بگیرد. و انشاء الله در یک قلمرو وسیع فرهنگی منعکس‌کنندهٔ تحقیقات اسلامی دانشمندان ایرانی و در مقیاس جهانی نشان‌دهندهٔ مقام واقعی معارف شیعه که از ذخائر مسلم فرهنگ بشری است باشد.

اینک برای آستانهٔ حضرت عبدالعظیم بعنوان پاسدار میراث معنوی و دینداری در جهت اجرای نظرات شاهنشاه اسلام پناه محمد رضا بهلوی آریامهر باعث کمال خوشوقتی است که با چاپ و انتشار اولین نشریهٔ آستانه تحت عنوان «اسرار و آثار واقعهٔ کربلا» اثر استاد علامه جناب آقای جلال‌الدین همائی این کار بزرگ مذهبی را شروع نماید. از علما و دانشمندان اسلامی انتظار دارد که ما را در این راه مدد و یاری فرمایند، باشد که با عنایات خاص حضرت پی‌رورد گوار توفیقی بیشتر نصیب آید.

سید ضیاءالدین شادمان

قائم مقام تولیت آستانهٔ حضرت عبدالعظیم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رَبِّ اَشْرَحْ اِسْمِيْ صَدْرِيْ وَ يَسِّرْ لِيْ اَمْرِيْ وَ اَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِيْ
موضوعی که این حقیر برای رساله حاضر انتخاب کرده ام داسرارو
آثار واقعه کربلا، است و انتخاب این موضوع بمناسبت ایام عزاداری
خامس آل عبا ارواحنا فداه است و باوجود ضعف حال و قلت مجال در
این ایام، مخصوصاً این رساله را در مدت قلیل پزداختم به امید این که
ذخیره ثواب آخرت و مایه رجاء مغفرت الهی باشد؛ و از خداوند
متعال مسألت دارم که نام این حقیر و عموم خوانندگان محترم این اثر
کوچک را در دفتر اولیاء و پیروان مولانا امیر المؤمنین علی علیه-
السلام و در جزو دوستداران اهل بیت طهارت و عصمت و عزاداران
بامعرفت حسینی ثبت فرماید و ما را به احیاء و زنده داشتن م-راسم
عزاداری آل عبا علیه السلام و پیروی از آن حضرت در جهاد مقدس مذهبی
و احیاء سنن و شعایر الهی موفق و مؤید بدارد که فرمودند (بسند متصل
هسند به حضرت امام رضا علیه السلام) «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ اَمْرَنَا
لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ»

هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما یعنی نام و اثر ما را زنده
بدارند دل او نمی میرد در آن روز که دلها همه می میرند .

بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرْفِ الصَّوَابِ

وَفِيْ اَبْيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ

وَهُمْ حُجَجُ الْاِلٰهِ عَلٰى الْبَرِيَا

بِهِمْ وَ بَجَدَهُمْ لَا يُسْتَرَابُ

محیط جزیره العرب در ظهور اسلام

اسلام ظهور کرد در میان قومی از عرب که يك پارچه جهل و نادانی و کفر و شرك بودند؛ مخصوصاً روح آنها با تعصب‌های جاهلی و جنگ و خون ریزی و غارتگری خو گرفته بود. مابین عرب جاهلی بسا اتفاق می افتاد که برسريك شتر یا يك گوسفند، سهل است که گاهی برسر شکار مار و سوسمار سالها به جان یکدیگر افتاده، هر وقت دست می یافتند کسان قبیلۀ مخالف را می کشتند و اموالشان را غارت می کردند.

این خوی تعصب جاهلانه مخصوصاً تفاخر نژادی و حس ترفع و برتری جستن در جاه و مال و مناصب ناپایدار دنیوی، و صفت کینه جوئی و کینه نوزی و خونخواهی و انتقام توأم با قساوت که در خون قبایل عرب نفوذ داشت، هر چند که در پرتو تعلیمات اسلامی و عظمت روح پیغمبر اسلام مدتی متروک و مهجور ماند؛ ولیکن چنانکه اشاره خواهیم کرد برای همیشه این روح در عرب نمرود و پس از چندی که از دوره تشعشع اسلام گذشت، و تشکیلات عالی اسلامی دستخوش جاه طلبی‌ها و اغراض و مطامع پست پلید بنی امیه و بنی مروان و اتباع و بستگان ایشان گردید، دوباره همان خوی جاهلی در میان عرب‌ها ظهور کرد

و با همان رسم و روش و خاصیت جاهلانه زمام سلطنت و خلافت اسلامی را نیز بدست گرفتند و از این رهگذر آثار ننگین و شرم آور در اسلام ظاهر گردید، که یکی از آنها همین حادثه کربلا موضوع رساله ما است.

شاید یکی از علل این که در تعلیمات اسلام مخصوصاً روی بی‌اعتنائی به امور دنیوی و تحذیر از تجملات جاه و مال و تفاخر و تکاثر به مال و اولاد تکیه کرده؛ و بکرات و مراتب با عبارات گوناگون در این باره سفارش نموده‌اند؛ برای مبارزه و ازین بردن همان خوی و خصلت اعراب جاهلی باشد.

از باب مثال در قرآن مجید، سوره حدید فرماید:

اعْمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ وَ فُتْرَاهُ مَصْفُورًا
ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ، (۱)

و نیز می‌گوید؟

دَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲)

و از این قبیل آیات که در قرآن کریم فراوانست، و همچنین

۱- بدانید فقط زندگانی دنیا بازیچه و بیهوده و خود آرائی و فخر کردن میان یکدیگر و فزونی جستن است و همچو بارانیست که رستنی آن برزگران را بشکفت آورد، سپس آن گیاه خشک گردد، پس آن را زرد بینی، آنگاه درهم شکسته شده گردد و در آن سرای (برای) کافران عذابی سخت است.

۲- نیست زندگانی دنیا مگر کالای خود پسندی.

این نکته که مخصوصاً عنایت در اجتناب از تعصبات نژادی می‌ورزد و در سوره حجرات می‌فرماید: ... وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَّ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ (۳) و امثال این تعلیمات همه ناظر به همان خوی و خصلت ناپسند اعراب جاهلی است که فرمود: **وَأَشَدُّ كُفْرًا وَّ نِفَاقًا** .

همین تعلیمات عالیه بود که موقتاً جلو آثار جاهلیت عرب را گرفت، ولیکن نتوانست با غریزه‌های نهانی دیرینه عرب مبارزه کند و آن را بکلی محو و نابود سازد. این موضوع را که تلویحاً اشاره کردم در ضمن مطالب بعد روشن‌تر و واضح‌تر خواهید دید.

آری اسلام آفتابی بود که ظلمتکده جزیره العرب را روشن ساخت، دریایی بود که پلیدیهای جاهلیت را از بین برد. اما در عین حال نمی‌توانست سنگهای سخت ریشه‌دار را از بین ببرد، کور و کور مادرزاد و مردگان را نمیتوانست هدایت کند. آنان مردگان جهل و کورهای مادرزاد و کرهای مادرزاد کفر و نادانی بودند. در قرآن مجید می‌خوانیم:

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْغَوَاثِرَ وَلَا تَسْمَعُ الصَّخْرَ إِذَا وَاوَأ مُدْبِرِينَ وَّ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يَؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ: (۱)

۱- وقراردادیم شمارا شعبه شعبه و قبيله قبيله، برای شناسائی هم‌دیگر، بدیستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.

۱- سوره نمل ج ۲۰ آیه ۸۰-۸۱.

هر آینه تو نشنوانی مردگان را و نه بشنوانی بکران بانگ دعوت را چون از تو روی بگردانند و بر تو پشت کنند و نیستی تو را هنمای کوران از گمراهی‌شان.

باری خوی جاهلیت عرب در حقیقت احساسات غریزی سر کوفته بود که موقتاً در تحت تعلیمات اسلامی بی اثر ماند ، ولی هر قدر از منبع تعلیمات یعنی وجود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و جانشینان حقیقی او دور شدند ، غریزه های نهانی تدریجاً خود نمائی کرد تا به همان حالت و صورت درآمد که قبل از اسلام بود و مظهر این حالت بنی امیه و آل مروان بودند .

کفار قریش

حکم بن عاص و ابوسفیان

سردسته این جماعت که اشاره کردیم، کفار معاند قریش بودند که سردسته اعیان و اشراف آنها ابو جهل و عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی و ابولهب عموی پیغمبر که زوجه اش « حَمَالَةُ الْحَطَبِ » ام جمیل خواهر ابوسفیان بود. ابوسفیان و حکم بن عاص، و در درجه بعد عتبه و شیبه و عاص بن سعید و نوفل بن خویلد و امثال و اقربان ایشان بودند. و مخصوصاً در میان آنها ابوسفیان از همه حيله گرتتر و خطرناکتر بود.

از این جماعت که گفتیم عده بی از قبیل ابو جهل و عتبه و شیبه و عاص و نوفل در غزوات اسلامی بخصوص غزوه بدر سال دوم هجرت به دست مسلمانان کشته شدند، ابولهب نیز در همان واقعه بعد از آنکه خبر شکست کفار را شنید به بدترین حال مرد یعنی دق مرگ شد، و يك عده مثل ابوسفیان و حکم بن عاص به نفاق و دورویی و تزویر اسلام اختیار کردند و همین ورودشان در حوزه اسلامی خطری بزرگ برای اسلام بود که نتیجه های شوم بیار آورد.

حکم بن عاص و ابوسفیان هر دو در سال فتح مکه که علی الاصح

سنه هشتم هجری بود از روی کراهت و اجبار مسلمان شدند .

حکم بن عاص در ظاهر اظهار اسلام می کرد و در پشت سر و پنهانی چون با دوستان کافر پیشه خود بر می خورد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله را سخریه می زد و بنفع کافران جاسوسی می کرد ، تا وقتی که پیغمبر اکرم او و پسرش مروان هر دو را طرد کردند و آنها همچنان مطرود بودند تا زمان خلافت عثمان دوباره در حوزه اسلام راه یافتند . مروان بن حکم در دستگاه عثمان سمت منشی گری داشت ، بعد هم به معاویه پیوست و بر ضد علی علیه السلام قیام نمود و در پاداش آن از طرف معاویه حکومت مدینه یافت ، و دست آخر هم به خلافت رسید . ملاحظه کنید کسی که مطرود و مبعوض رسول خدا و علی علیه السلام و حتی شیخین عمر و ابوبکر بود ، وقتی که به خلافت و سلطنت اسلامی رسید چه می توانست داشته باشد غیر از اعمال ننگین و شرم آور دولت مروانیان که سر تا پا مایه ننگ و بدبختی اسلام بودند .

خواهید گفت که با وجود اینکه پیغمبر صلوات الله علیه و حتی جماعتی از سران اصحاب او از باطن ابوسفیان و حکم بن عاص و امثال ایشان آگاه بودند ، چگونه اسلام ایشان را پذیرفتند حتی مورد احترام و انعامشان نیز قرار دادند ، البته کار رد و قبول به دست خود پیغمبر بود ، دیگران همه تابع و مطیع بودند ؟

در جواب عرض می کنم اینجاست که در قاموس بشریت حساب انبیا و رسولان که از طرف حق مأمور دعوت و اصلاح بشر بوده اند با

سایر افراد بشر اعم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و شاه و گدا و رئیس و مرؤوس و غیره و غیره جدا می شود، اینجا دیگر عظمت روح پیغمبر کار می کند که از هوی و هوس و کینه توزی و غرض ورزی و دیگر صفات و خصال بشریت منزّه است، اینجا حساب باران است که بر زمین دایر و بایر سرسبز و شوره زار هر دو یکسان می بارد، اینجا حساب دریای اقیانوس است که قطره های پلیدیها را در خود فرو می برد. و همه جا را پاک می کند.

آری یکی از خصایص انبیا و مصلحان بزرگ بشری همین است که خوی گذشت و سماحت و اغماض و کرم و بزرگوای دارند، باطن اشخاص را می بینند.

پاسبان آفتابند اولیا در بشر واقف ز اسرار خدا
بندگان خاص علام الغیوب در جهان جان جواسیس القلوب

اما بهیچ وجه از ارشاد و احسان ایشان کوتاهی نمی کنند.
انبیا مظهر صفت رحمانی اند که بر دوست و دشمن هر دو رحمت و شفقت دارند.

عجبا معروف است که عمر بن الخطاب می خواست ابوسفیان را بکشد و سخت از ورود او در حوزه اسلام جلو گیری می کرد، اما پیغمبر باز از در رحمت و عفو بر ابوسفیان بخشودند و بر سر همه جرائم اعمال گذشته او خط بطلان کشیدند لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطَلَ الْبَاطِلَ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

آب بهر آن بیارد از سماک تا پلیدی را کند از خبث پاک

زبال حال اولیا و انبیاء در دعوت و اصلاح بشر این است :
 اشتران بختیم اندر سبق مست و بیخود زیر محملهای حق
 از همه او هام و تصویرات دور نور نور نور نور نور نور

ابوسفیان

ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس یکی از اعداء و دشمنان سرسخت اسلام بود که بیشتر جنگهای طوایف را برضد پیغمبر صلی الله علیه و آله تحریکات و کومکهای مالی و نقدی او تشکیل داد و از آنوقت که اسلام ظاهر شد تا آن موقع که بطور کراهت و اجبار اسلام آورد يك دم از دشمنی با پیغمبر و مسلمانان در آشکارا و پنهان آسوده نشست . او نیز مثل حکم بن عاص در سال فتح مکه یعنی سنه هشتم هجری اسلام آورد ولی در باطن هرگز مسلمان نشد و مسلمان هم نبود . برای اینکه این حرف را بی دلیل نشنیده باشید عرض می کنم که ابوسفیان ۸۸ سال عمر کرد و در سال ۳۱ هجری فوت شد . بنابراین در سال فتح مکه ۶۵ سال داشت . آیا کسی که در خون او و در سرشت و خوی او کفر و ضلالت از دیر باز ریشه کرده و شصت و پنج سال در این حال زیسته باشد، می توان تصور کرد که واقعاً ماهیت او منقلب شده و حقیقتاً اسلام پذیرفته باشد؟! پسرش معاویه و نوامش یزید لعنة الله علیه نیز در کفر و نفاق وارث او بودند .

خلاصه اینکه ابوسفیان جاهلی با ابوسفیان اسلامی هیچ تفاوت نداشت ، سهل است که اینجای دشمن خانگی شده بود ، از همین جهت

است که علی علیه السلام بعد از واقعه وفات پیغمبر که تحریکات نفاق انگیز ابوسفیان را دیدند بوی فرمودند دمه یا اباسفیان اجاهلیة و اسلام، یعنی با دعوی اسلام باز همان شیطنتها و تزویرهای جاهلی را بکار می بری . قطعه معروف حکیم سنائی واقعاً خوب و بجاست که می گوید:

داسد-ان پسر هند مگر نشیدی	که از او سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او در دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر -م پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت	پسر او سر اولاد پیمبر ببرید
بر چنین قوم تولعت نکنی شرمت باد	لعن الله یزیداً و علی آل و یزید

(یا لعن الله یزیداً و علی حب یزید)

اختلافات دیگر هم در نسخ این قطعه هست ، من آنرا بطوری که پدرم از کودکی یاد داده بود و بخاطر داشتم اینجا نوشتم . گفتم کسی که ۶۵ سال در کفر و نفاق و عناد جاهلی زیسته بود مشکل است که به تمام معنی تغییر عقیده داده و کاملاً بر ضد عقاید سابقش مسلمان شده باشد ! آری بسیاری از اعراب که در بزرگی اسلام آورده بودند آنطور که باید و شاید افکار و عقاید اسلامی در روح ایشان نفوذ نکرده بود ! در میان صحابه تنها علی علیه السلام بود که از کودکی در تحت تربیت و تعلیم پیغمبر قرار گرفته بود و در آن موقع که هنوز طفل نابالغی بود اسلام را بتمام جهت پذیرفت و از این جهت هیچ کس در حوزه اسلام نبود که بهتر از علی با روح تعلیمات اسلامی آشنائی و پرورش یافته باشد . اساساً می خواهم يك نکته را عرض کنم

که حقایق اسلامی و مذهب خالص بی غل و غش در خارج از حوزه عرب
بیشتر بود تا خود اعراب ، شعر خوبی است که به حافظ نسبت داده اند
اگر چه از وی نباشد :

حسن زبصره بلال از حبش صهیب از روم
ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است

اختلاف بنی امیه و بنی هاشم

یکی از علل اختلاف و دشمنی خاندان بنی امیه با بنی هاشم يك سابقه ممتد تاریخی است که اثرش بهمان خوی تعصب نژادی و غیرنژده کینه توزی و انتقام جوئی جاهلی عرب ، در روح بازماندگان باقی مانده بود .

لابد شنیده اید که عبد شمس جد اعلای بنی امیه با برادرش هاشم که جد اعلای بنی هاشم است توأم و دوسیده متولد شدند و اتفاقاً طوری بود که پیشانی آنها بهم پیوستگی داشت یا انگشت یکی از آنها چسبیده به پیشانی آن دیگر بود (۱) ، هر چه بود آن را با شمشیر یا کارد تیز بریدند و آن دورا از هم جدا کردند ، و از همان تاریخ این حدس یا پیشگوئی مابین عرب افتاد که مابین این دو برادر همیشه کار با شمشیر و جنگ و مقاتله خواهد بود . اتفاق را این پیش بینی و حدس درست و صائب در آمد .

هاشم مردی بزرگوار و جواد و کریم و بخشنده بود و با مستحقان ،

۱- نوع اول را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال گفته و نوع دوم را که انگشت یکی به پیشانی آن دیگر چسبیده باشد ابن اثیر نوشته است .

ریاست خانه کعبه را داشت و دو منصب بزرگ از مناصب پنج گانه کعبه که به اصطلاح منصب رفاذات و سقایات حاج بود، در قبضه کفایت او قرار داشت، سه منصب دیگر که حجابت یا سدانت و لواء و دارالندوة^۱ باشد اختصاص به اولاد عبدالدار داشت که او هم از برادران عبد مناف بن قصی بوده است. (۱)

وقتی که امیه پسر عبد شمس بزرگ شد بر ضد عوی خود قیام کرد و خواست مناصب را از دست او بگیرد، البته نتوانست ولیکن کارشان به دشمنی و عداوت سخت خانوادگی افتاد که بعد از ظهور اسلام نیز آثار خود را بخوبی ظاهر ساخت.

یکی از علل مهم ضدیت معاویه با علی و دوستداران علی، و هم چنین یکی از موجبات عمده حادثه کربلا، همان حس جاهلی و انتقام

۱- توضیحاً منصب سقایات و رفاذات از هاشم همچنان به فرزندانش رسید تا زمان ابوطالب بن عبدالمطلب که او نیز مدتی آن دو منصب را داشت تا فقیر شد و زیر بار قرض برادرش «عباس» رفت و چون از ادای دین عاجز شد خود به میل و رغبت آن دو منصب را در مقابل وامی که داشت به «عباس بن عبدالمطلب» واگذاشت که در اعقاب او تا عهد خلفای عباسی نیز جاری و برقرار بود، اما سه منصب دیگر منصب «لواء» را ظهور اسلام اصلاً باطل کرد، منصب حجابت یا سدانت در نسل عبدالدار تا مدتی مدید بعد از ظهور اسلام نیز باقی بوده ابن اثیر می گوید: «واما الحجابة فهی فی ولده الی الان و هم بنوشیبة بن عثمان بن امی طلحة بن عبدالمزی بن عثمان بن عبدالدار» اما منصب دارالندوة را «عکرمه بن عامر بن هاشم بن مناف بن عبدالدار» به معاویه فروخت و اودار الامارة مکه را ساخت که بعداً در حرم افتاد، ابن اثیر میگوید: «وهی آلان فی الحرم معروفة مشهورة».

جوئی بنی‌امیه از بنی‌هاشم بود، و گرنه اختلاف بر سر خلافت و سلطنت این همه کینه‌توزی و عداوت که حتی بعد از مرگ طرف هم جریان داشته باشد لازم نداشت!

اگر به دعوی خودشان، منظور دفع فتنه و رفع مایع بود که آن خود بحادثه کربلا انجام گرفت. دیگر داستان اسیری اهل بیت و استخفاف ایشان از طرف ابن‌مرجانه و یزید چه بود! به این اعمال ننگین باز قلوب سنگین آنها تشفی حاصل نکرد، روز عاشورا را بنی‌امیه همه ساله عید مبارك و جشن شادمانی می‌گرفتند چنانکه در زیارت عاشورا می‌خوانیم «إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تُبْرَكُ بِهِ بَنُو أُمِيَّةٍ وَأَبْنُ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ». باز در فقره دیگر از همین زیارت می‌خوانیم «هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زَيْدٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحَمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ!» این مطلب که روز عاشورا بعد از واقعه کربلا روز عید و جشن مبارك بنی‌امیه گردید در کتب معتبر مثل «آثار الباقية ابوریحان» هم نوشته شده است. اما از بنده بشنوید که همان جشن گرفتن بنی‌امیه خود یکی از اسرار شهادت سیدالشهدا و حادثه کربلاست، چرا که خاطره آن روز را خود بنی‌امیه زنده نگاه داشتند و مقصود اصلی دوستان بدست دشمنان انجام گرفت، همان جشن شادمانی عاشورا بود که عاقبت موجبات عزا و ماتم بنی‌امیه و بنی‌مروان گردید، چرا برای این که یادآوری و یادبود آن حادثه روز بروز قلوب مسلمانان را آزرده‌تر و از حکومت اموی متنفرتر و بیزارتر و ایشان را برای نهضت و انقلاب و شورش بر ضد آن دستگاه آماده‌تر و مهیازتر میساخت،

همین اندازه منتظر يك نفر قائد و زعيم شايسته بایسته بودند که محیط روزگار و افق مردآفرین اصفهان و خراسان ابو مسلم را بوجود آورد و آنچه را که مسلمانان مخصوصاً شیعیان حقیقی در کینه بنی امیه و بنی مروان بدل داشتند وی بجد اعلی انجام داد چنانکه داستانش را در تواریخ خوانده یا از تاریخ خوانده‌ها شنیده‌اید. درباره این مطلب عجالتاً بهمین مقدار اینجا اکتفا می‌کنم و بعد از ذکر يك جمله معترضه باز بدنبالۀ آن مبحث برمی‌گردم.

ابوسفیان دیگر

اینکه دیدید ابوسفیان را بتفصیل اسم و نسب معرفی کردم نه برای این بود که اهمیت باو داده باشم، برای اینست که آنرا با ابوسفیان دیگر که او نیز اتفاقاً از دشمنان پیغمبر بوده و در سال فتح مکه ایمان آورده بود اما برخلاف همانا عاقبت بخیر از دنیا رفت اشتباه نکنند.

این ابوسفیان پسر حرث بن عبدالمطلب است که پسر عموی پیغمبر و برادر رضاعی آن حضرت بود، بعد از بعثت با پیغمبر دشمنی پیدا کرد و آن حضرت و دیگر مسلمانان را هجو می‌گفت و آزار میداد اما اتفاقاً پرتو اسلام بروی بتافت و او و پسرش «جعفر» در همان سال فتح مکه اسلام آوردند و این ابوسفیان باختلاف اقوال مابین سنه ۱۵ « ۳۱ هجرت فوت شده است. ابن اثیر تاریخ وفات او را سنه ۳۱ هجری

همان سال وفات ابوسفیان اموی نوشته و در اصابه ابن حجر چند قول درباره وفات او نقل شده است .

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله علیه در الکنی والالقب سنه ۲۰ را در وفات او اختیار کرده است .

خلاصه این ابوسفیان مابین مسلمین خوش نام است بر خلاف ابوسفیان اموی که مابین قاطبه مسلمانان اعم از شیعه و سنی بدنام و بنفاق و دورویی و شیطنت و ملعنت معروف است ، همان شیطنت و ملعنتی را که معاویه از وی بمیراث برده و خود هم چند برابرش افزوده ، و همه آن رذایل موروث و مکتسب را تحویل فرزندش یزید داده بود ، و هر چه بر سر اسلام از بدبختی و نفاق و شقاق آمد ، سبب و باعث عمده اش همان خاندان شوم بودند !

دشمنی معاویه با علی و اصحاب علی علیه السلام

معاویه یکی از دشمنان سرسخت خاندان و اصحاب خاص پیغمبر مخصوصاً علی علیه السلام و دوستان و پیروان وی بود . و اگر خوب بخواهید دلائلی داریم که اصلاً در باطن تمایل به اسلام نداشت و از شنیدن نام پیغمبر صلوات الله در اذان مشمئز می شد .

باری دشمنی و جنگهای معاویه با علی را همه شنیده اند . نکته‌یی که می‌خواهم عرض کنم اینست که اولاً بچه علت معاویه آن اندازه با علی دشمن بود که شامیان و عراقیان را با رشوه و زور و ادار به سب آن حضرت کرده بود و این عمل مخصوصاً بعد از قتل علی علیه

السلام و صلح حضرت امام حسن با معاویه شدت گرفت . علتش دو چیز بود : یکی عصبیت جاهلی و دشمنی و منخاصمت مابین بنی امیه و بنی هاشم که سابقه دیرینه داشت و همین کینه دیرینه بود که حتی با شنیدن خبر مرگ علی علیه السلام فرونشست و عمال معاویه، دوستان و پیروان علی را هر کجا یافتند کشتند یا سربسته نیست کردند یا ایشان را چندان بزحمت و رنج انداختند که بسختی مردند!

همان کینه دیرینه و انتقام جوئی بنی امیه از بنی هاشم بود که حادثه خونین کربلا را بوجود آورد ، و از آن پس چنانکه گفتیم بنی امیه عاشورا را همه ساله جشن گرفتند و شادمانی نمودند .

علت دوم عداوت معاویه با علی و یاران وی این بود که چنانکه گفتیم او در باطن مسلمان واقعی نبود و دین اسلام را بطوع و رغبت و با تمام وجودش نپذیرفته بود ؛ حتی الامکان کوشش می کرد که آثار معنویت و روحانیت اسلام را از بین ببرد .

چون علی علیه السلام مظهر کامل روحانیت اسلام و آینه تمام نمای تعلیمات پیغمبر اسلام بود ، بیش از همه کس هدف کینه دیرینه ابوسفیان و معاویه و اولاد و اصحابشان واقع شده بود . یعنی میخواستند بزرگترین درخت ریشه دار بار آور اسلام را از پای بیاورند تا نهالهای کوچک خود بخود از پای بیفتند .

يك نکته را نیز اینجا بصورت سر بسته متذکر و یادآور شوم ، اما چون هنوز اطراف و جوانب آن کاملاً سنجیده و پخته نیست درباره آن طول کلام نمی دهم و آن نکته اینست که من معتقدم باقی مانده های

یهودیه‌ها و مسیحی‌ها و مخصوصاً تربیت شده‌های دستگاه دولت روم قدیم پس از اینکه آن دولت بدست خلفای اسلامی منقرض گردید در بلاد ممالک اسلامی مخصوصاً در نواحی مصر و شام متفرق بودند و گاهی اظهار اسلام هم می‌کردند اما در باطن نقشه‌های خطرناک برای از بین بردن اسلام داشتند، یکی از نقشه‌های خطرناکشان تعلیماتی بود که بمعایبه و پسرش یزید می‌دادند.

در کتب تاریخ و روایت نوشته‌اند که پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت کردن کوفیان با وی بنیابت حضرت امام حسین علیه السلام که عده بیعت کنندگان را تا سی هزار تن هم نوشته‌اند اما در وقت کار و موقع امتحان يك تن هم با مسلم ثابت و پایدار نمانده بود، یزید در کار حکومت این ناحیه با سرجون رومی که از موالی خاص الخاص پدرش معاویه بود مشورت کرد و همان سرجون رومی رأی داد که حکومت عراق را به عبیدالله بن زیاد تفویض کنند و دفع فتنه مسلم و خاموش کردن قیام و نهضت حسینی را از وی بخواهند که آنهمه شنایع و اعمال ننگین که مایه سرشکست اسلام است بیار آمد.

این سرجون رومی که بود که آنقدر در دستگاه معاویه و یزید نفوذ کلمه داشت، من پیش خود حدس می‌زنم و احتمال می‌دهم که وی و امثال وی از همان عناصر ناپاک رومی بودند که بعد از انقراض حکومت و گسیختن شیرازه سلطنت روم شرقی در بلاد شام و در

دستگاه معاویه و یزید راه یافتند و بهر تدبیری که بود خود را در آن بساط تقرب دادند و جلب اعتماد و اطمینان کردند و هر چه از ملعنت و نادرستی و تزویر و خیانت کم داشتند بایشان می‌آموختند .
از این مطلب که اشاره کردم کلید مهم برای تحقیق در این باره بدست می‌آید که امیدوارم محققان دینی و تاریخی دنباله آن را بگیرند و اکنون که بقول معروف سر نخ بدست ایشان آمده است تا آخر این رشته پیش بروند ، یقین دارم که نتایج سودمند تاریخی و مذهبی عاید ایشان خواهد گردید .

معاویه مابین سنوات ۴۱ و ۶۰

بعد از حادثه قتل علی علیه السلام و مصالحه یا گوشه گیری حضرت امام حسن علیه السلام از امر خلافت که کارها یکسره بدست معاویه افتاد و هیچ حریفی در میدان او نبود یعنی از حوالی سنه ۴۱ تا ۶۰ هجری که سال وفات اوست یکی از دوره های بسیار شوم اسلام شمرده می شود .

در این مدت معاویه سعی و جهد کافی داشت که نام علی و آل علی را در تاریخ اسلام ننگین کند و آثار آنرا از میان بردارد .
مغیره بن شعبه و زیاد بن سمیه را که دوتن از کفار باطنی و از دشمنان سخت علی و اتباع او بودند مخصوصاً حکومت عراق داد تا ریشه طرفداران علی از آن سرزمین کنده شود .

در همین دوره بود که سب علی علیه السلام نمودن بالله رواج گرفت و

علما و صلحای تابعین از قبیل محمد بن ابی بکر و حجر بن عدی و سعد بن ابی وقاص و مالک اشتر نخعی و امثال ایشان در همین دوره با کشته یا مسموم یا در بدر و سر بنیست شدند، البته می‌دانید که داستان سب علی علیه السلام تا زمان عمر بن عبدالعزیز رواج داشت و او که حکومتش سال ۹۹ و پایانش ۱۰۱ هجری است در این مدت کوتاه آن عمل ننگین زشت را موقوف داشت! و شاید همین کارش موجب مغفرت و رحمت پروردگار شده باشد انشاءالله تعالی .

معاویه و ولیعهدی یزید در حدود سنه ۵۵

یکی از کارهای شوم و نامیمون معاویه این بود که جهد داشت پسرش یزید را بجای خود بمسند خلافت اسلامی بنشانند .

خود معاویه هر چه بود پیرمردی سالخورده و باتجربه بود ؛ شخصیت‌های بزرگ اسلام را خوب می‌شناخت و با ایشان بمقل و ندبیر رفتار میکرد ؛ اما یزید جوانی بود عیاش و طیاش و سست عقیده و اهل عیش و طرب و لعب و قمار و عشق بازی زنان و شعر و شاعری و ابن‌قبیل امور که هیچکدام با مسند ریاستهای کوچک نیز هیچ مناسبت نداشت ؛ چه رسد بمقام سلطنت کبری و خلافت عظیم اسلامی !

یزید در سال ۲۵ هجری متولد شده بود و در نیمهٔ ربیع‌الاول

۶۴ هجری مرد

بیناست که در وقت جلوس بمسند خلافت و حکومت به‌ناور

اصلاحی حدود ۳۵ سال بیشتر نداشت ، خود او هم شخصاً فاقد کفایت و لیاقت ذاتی بود ، در وقت مرگ هم مدت عمرش به چهل سال تمام نمی‌رسید . اما معاویه چنانکه گفتیم عنایتی سخت داشت که او را ولیعهد و جانشین خود سازد ، این بود که در حوالی سنه ۵۵ ولیعهدی او را عنوان کرد و با همان تدابیر که داشت از قبیل رشوه دادن و تهدید و تطمیع ، تا توانست برای او بیعت از مردم گرفت ، اما این داستان یعنی ولیعهدی یزید پیش چشم مسلمانان حقیقی روشن بین از قبیل حضرت امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن ابن ابی بکر و عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص از همان ابتدا دور نمای و حشمتناکی را برای روزگار اسلام پیش چشم آورد .

بادیده بصیرت و روح روشن بین درست دیده می‌شد که نقشه از بین بردن اسلام چیده شده و هر چه از این بابت در زمان معاویه کسر داشت در ایام پسرش یزید تکمیل خواهد شد .

همین قدر سر بسته توجه شما را جلب میکنم ، که اگر قیام حسینی نبود این اسلام که ما امروز داریم وجود نداشت ؛ نه فقط عالم تشیع را می‌گویم بلکه اصلاً اثری از اسلام و مسلمانی باقی نمی‌ماند . خوب ، این مطلب را به این مختصر نمی‌گذارم بعد در این باره گفتگو میکنم . عجاذه سخن ما بر سر معاویه و استخلاف یزید است ، از همان تاریخ گروهی از اعیان مسلمانان از قبیل همان اشخاص که گفتیم نزد مخالفت در آمدند ؛ نه کار یزید را مقبول شمردند و نه با یزید

بولایت عهدی بیعت کردند .

معروف است که معاویه محرمانه با عبدالرحمن بن ابی بکر در این باره گفتگو کرد تا نظر او را بداند و چون دانست که نظر موافق ندارد و او را بر این امر نکوهش می کنند محرمانه برای او صد هزار دینار فرستاد ، البته عنوان هدیه و عطیه داشت ولیکن در واقع رشوتی بود که می خواست رأی عبدالرحمن را با آن مبلغ خریده باشد ولیکن وی آن هدیه را نپذیرفت و زیر بار بیعت یزید هم نرفت و گفت: «دین خود را به دنیا نمی فروشم». ملاحظه کنید که دینداران حقیقی چگونه در حفظ رأی و صیانت عقیده خود کوشا بودند . يك رأی را به صد هزار دینار هم نمی فروختند ، این عمل را مقایسه کنید با کسانی که در مواقع انتخابات با يك تومان و دو تومان به اشخاص ناشناخته رأی می دادند در آن ایام که این بساطها دایر بود و ما خود نظایر آنرا در مدت عمر خود فراوان دیدیم و شنیدیم !

معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری پس از يك عمر طولانی وفات یافت . قبل از وفاتش با زهم به یزید توصیه کرده بود که مخصوصاً چند نفر را مراقب باشد و از عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن زبیر و حضرت امام حسین بن علی علیه السلام نام برده بود . باین قرار که گفته بود عبدالله بن عمر چندان مهم نیست که از طرف وی مزاحمتی برای تو فراهم شود اما عبدالله بن زبیر به او هیچ اطمینان نداشته باش اگر بروی دست یافتی او را قطعه قطعه کن که مثل شیر

حمله میکند و مثل روباه حيله دارد .

اما در مورد حضرت امام حسین مخصوصاً سفارش کرده بود که او پاره جگر پیغمبر است ؛ و می دانی که قلوب اهل عراق متمایل به اوست و غالب طرفدار او هستند هر چند که با وی غدر خواهند کرد و از نصرت و یاری او دریغ خواهند نمود باز هم اگر بروی دست یافتنی زنهار حرمت او از بین مبر و مگذار که مکر و هی از تو به وی برسد .

خلاصه در خصوص امام حسین علیه السلام سفارش کرده بود که از این شخص بخصوص دست بردار و از وی توقع بیعت نداشته باش . معاویه خوب می دانست که اگر یزید برخلاف گفته او عمل کند و حضرت امام حسین را مجبور به نهضت و قیام سازد نقشه یی که برای انهدام اسلام کشیده شده است بهم خواهد خورد و حکومت و سلطنت از دست بنی امیه به بنی هاشم انتقال خواهد یافت .

معاویه درست پیش بینی کرده بود ؛ اما جوان خودسر لوس مغرور گوش به حرف پدر نداد تا شد آنچه شد . اما تقدیر الهی همین بود که یزید جوان فاسق مغرور ، زمامدار خلافت اسلامی بشود و با حسین بن علی بدرفتاری کند تا منتهی بحادثه کربلا شود و در نتیجه دین اسلام و کتاب آسمانی قرآن باقی و محفوظ بماند **وَنَحْنُ نَزَّزْنَا الذِّكْرَ وَأَنزَلْنَاهُ لِحَافِظُونَ، (۱)**

۱ - ما قرآن را فرو فرستادیم و همانا ما نگهدار آن هستیم .

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو ، نمیرد این سبق

اینجا يك نکته تاریخی را اشاره میکنم که مربوط به اختلاف مورخان و مقتل نویسان است .

جماعتی نوشته اند که در وصیت معاویه به یزید نام عبدالرحمن بن ابی بکر نیز برده شده بود ، بعضی سعد بن ابی وقاص را هم علاوه کرده و نوشته اند که معاویه در هنگام وفاتش این دو نفر را نیز نام برده و به یزید سفارش کرده که با آنها نیر مدارا داشته باشد ، اما حق مطلب چنانست که ابن اثیر و محققان دیگر نوشته اند که در این وصیت اسمی از این دو نفر نبود چرا که وفات معاویه در سنه ۶۰ اتفاق افتاد و عبدالرحمن بن ابی بکر و سعد بن ابی وقاص هر دو قبل از آن تاریخ فوت شده بودند .

وفات عبدالرحمن را بعضی در سنه ۵۸ هجری و برخی ۵۶ نوشته اند ، و وفات سعد بن ابی وقاص نیز در حوالی سنه ۵۵ همان سالی است که معاویه استخلاف یزید را عنوان کرده بود . پس هیچکدام از این دو نفر در سنه ۶۰ هجری اصلا حیات نداشتند تا مورد وصیت معاویه قرار گرفته باشند .

بنظر این حقیر در این باره مابین دو واقعه که محتوی يك مضمون است تخلیط شده است .

داستان مخالفت عبدالرحمن بن ابی بکر و سعد بن ابی وقاص بابت یزید مربوط به همان حدود سنه ۵۵ هجری است که معاویه

استخلاف یزید را عنوان کرد و برای او از مردم بیعت گرفت؛ در آن موقع بود که آن دو نفر نیز مثل عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و حضرت امام حسین بن علی زبر بار و لبعهدی یزید نرفتند و عمل معاویه را زشت و نامعقول شمردند.

باری هر چه بود دردانه پلید معاویه یعنی یزید بعد از مرگ پدر بمسند خلافت اسلامی نمودن بالله جلوس کرد؛ اما بوصیت‌های پدرش مخصوصاً در مورد حضرت امام حسین هیچ عمل نکرد، سهل است که گوئی علیرغم خیرخواهی پدر اقدام بدشمنی و انگیزتن قیام حسینی نمود. اما بنده خود چنانکه اشاره کردم این امر را از معجزات اسلامی می‌دانم که بایستی از یزید آن رفتارهای شوم در مورد حضرت امام حسین و یاران جانباز او یعنی شهدای کربلا سلام الله علیهم اجمعین و بعد از آن هم در مورد اسیری بازماندگان و زن و فرزندان بی‌گناه ایشان که عترت پیغمبر اسلام بودند؛ و دیگر اعمال شرم‌آور سرزده باشد تا پرده از روی اعمال نکین وی برداشته شود و چهره واقمی بنی‌امیه و بنی‌مروان به قاطبه مسلمانان نموده شود و دست‌آخسر به مرکز خود انتقال یابد، یعنی اسلام از دست رفته دوباره احیاء شود و تنگ حکومت بنی‌امیه و بنی‌مروان از دامن اسلام و اسلامیان پاک گردد؛ و دولت آن طایفه تا ابد زوال و انقراض پذیرد و نسل ایشان هم از روی زمین انقطاع یابد؛ و دولت از آن جماعت به بنی‌عباس منتقل شود که هر چه بودند باز از بنی‌هاشم و خویشان نزدیک پیغمبر بودند، و حکومت ایشان خاری در چشم امویان بود!

واقعه کربلا

من در این باره مثل يك مورخ بیطرف قضاوت میکنم و در این حال انصاف میدهم که واقعه کربلا در حوادث تاریخی نظیر نداشته است و نظیر هم نخواهد داشت. این امر که گفتم از دو جهت است هم از جهت قطب منفی و هم از جهت قطب مثبت ، یعنی هم قیام حسینی و جانبازی یارانش و مراتب فداکاری و خلوص عقیدت و ایمان ایشان شکفت آور است و هم درجه قساوت و بی رحمی و شقاوت کوفیان و فرماندهان سپاهی که برای قتل و غارت آل پیغمبر کسپیل شده بود و بخصوص حس کینه دیرینه و انتقام جوئی عبیدالله بن زیاد (ابن مر جانه) و یزید بن معاویه واقعاً از عجایب تاریخ است ! یقین دارم که این سرگذشت را همه شنوندگان از بس در مجامع و عظ و روضه خوانی شنیده و در کتب تاریخ و مقاتل خوانده اند همه جزئیات آنرا بخاطر داشته باشند؛ برای من در این باره چیزی باقی نمی ماند که مربوط بنخود واقعه باشد ، فقط چند نکته در این باره بنظر خودم گفتمی است که بعضی را اشاره کردم و بسا فی را انشاء الله نقل میکنم . اکنون برای اینکه نظم و ترتیب مطالب رعایت شده باشد حوادث مهم دوره حکومت سه سال و چندماهه یزید را خلاصه میکنم .

حکومت یزید در سالهای ۶۴-۶۰

دوره حکومت شوم یزید از حوالی نیمه رجب سنه ۶۰ که معاویه در گذشت تا اواسط ربیع الاول سنه ۶۴ هجری که خود او وفات یافت سه سال و چند ماه طول کشید. هر قدر از دوره زمامداری وی میگذشت واقعه تازه خونین ننگینی روی میداد که ضمیمه وقایع جلوترش میشد و روز بروز چهره واقعی نقشه پلید یزید و دست پخت معاویه غاصب عنید را روشنتر و واضحتر بجهانیان نشان می داد و مسلمانان واقعی را از آن دستگاہ که سر تا پا بر ضد دین و آئین پیغمبر اسلام و خلفای راشدین بود بیدارتر و آگاه تر می ساخت.

در میان مسلمانان هیچ کس هوشیارتر و بلند نظرتر و تیزبین تر از امام حسین علیه السلام نبود که از همان ابتدای استخلاف معاویه یعنی حوالی سنه ۵۵ هجری بلکه خیلی جلوتر از آن حقایق امور را بنور دل و شهود عینی که مدد از غیب داشت می دید و بخود می پیچید و منتظر فرصت بود تا آنچه را خود بچشم و دل روشن بین دیده است بجهانیان اعلام کند و توده خوابناک مسلمانان را که در ایام حکومت معاویه بارشوه و تطمیع و تهدید بار آمده بودند و بدین سبب دیده

باطنشان از مشاهده چهره واقعی قضایا تیره و نار شده بود، بیدار و هشیار سازد، و عاقبت هم چنان شد که او می‌خواست یعنی خدا می‌خواست.

خلاصه اینکه هر سالی از دوره حکومت یزید با ایجاد حادثه‌یی وحشت‌زا و ننگ آور گذشت. سال اولش همان حادثه جانگداز **یوم الطف** یعنی واقعه کربلا بود که با صدها مقاله و سخنرانی و کتاب و رساله نیز نمی‌توانیم اهمیت واقعی و نکات و اسرار عالی آن واقعه شگفت را بیان کنیم.

حادثه کربلا علی‌المشهور در دهه اول محرم سال ۶۱ هجری واقع شد و عاشورای همان سال بود که شهادت امام حسین علیه‌السلام و یاران فداکار و مؤمنان مخلص حقیقی آن حضرت اتفاق افتاد، هدف اصلی قیام حسینی را در ضمن مطالب قبل اشاره کردم، باز هم در همین رساله در آن باره گفتگو خواهیم کرد.

واقعه دوم ایام حکومت یزید واقعه حره بود (نام محلی در مدینه) و قتل عام مسلمانان اهل مدینه، و حادثه آخرش خراب کردن و آتش زدن مسجد الحرام و خانه کعبه است برای جنگ با عبدالله بن زبیر که بدعوی خلافت قیام کرده و حرم کعبه را ملجأ و پناهگاه خود ساخته بود.

در این واقعه منجنیقهای سپاه اعزامی یزید در دامنه کوه ابوقبیس موضع گرفته و مشغول خراب کردن و آتش زدن حرم کعبه بودند که اجل یزید بسر آمد (حوالی نیمه ربیع الاول ۶۴ هجری)

و چون خبر مرگ او بسپاه اعزامی او رسید دست از محاصره کعبه و جنگ با عبدالله بن زبیر بازداشتند و بکشور شام بازگشتند، و این هردو حادثه یعنی قوت گرفتن کار قیام عبدالله بن زبیر بدعوی خلافت چندانی که محتاج کسب کردن لشکر از شام گردید، و همچنان واقعه حره هردو از آثار حادثه خونین کربلا بود.

عجب است که عبدالملک بن مروان هم از حادثه خرابی و آتش سوزی کعبه در زمان حکومت یزید اظهار تألم و تحسر نمود و گفت جای آنست که از شومی این حادثه آسمان بزمین فرود آید، اما چون نوبت سلطنت بنخود او رسید همان عمل را در جنگ با همان عبدالله بن زبیر بسال ۷۳ هجری تکرار کرد، حجاج بن یوسف ثقفی را مأمور محاربه عبدالله بن زبیر کرد و حجاج نیز حرم کعبه را حصار داد و با منجنیق آن خانه مقدس را که قبله مسلمانان است خراب نمود و بالاخره بتفصیلی که در تواریخ مسطور است خانه کعبه در اثر منجنیق و سنگ انداز سپاه عبدالملک خراب شد و عبدالله بن زبیر نیز بقتل رسید، شرح این واقعه را هیچکس بخوبی بیهقی ننوشته است اگر طالب باشید بکتاب تاریخ مسعودی بیهقی رجوع کنید.

واقعه حره

واقعه حره چنانکه اشاره شد یکی از آثار و توابع واقعه کربلاست باین تفصیل : معاویه در اواخر عمر خود مروان بن حکم را والی مدینه و عمرو بن سعد بن عاص که او را اشدق می گفتند امارت مکه داده بود . یزید چون به تخت سلطنت نشست و تصمیم گرفت که کار خود را با حضرت امام حسین و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و مخصوصاً با امام حسین علیه السلام یکسره کند یعنی از ایشان بیعت بگیرد یا آنها را بقتل برساند پسر عموی خود را که ولید بن عتبه بن ابی سفیان نام داشت و مرد مجرب کاردانی بود بحکومت مدینه فرستاد ، داستان بیعت خواستن از حضرت امام حسین و امتناع آن حضرت از بیعت و بالاخره تصمیم آن بزرگوار بر مهاجرت از مدینه به مکه و خروج از مکه بطرف عراق و همچنین قیام عبدالله بن زبیر که مخصوصاً بعد از واقعه کربلا امر او قوت گرفت همه در زمان همان ولید بن عتبه اتفاق افتاد ؛ و سبب قوت گرفتن کار عبدالله بن زبیر این بود که خونخواهی امام علیه السلام و شهدای کربلا را دستاویزی

محکم برای پیشرفت مقاصد خود قرار داده بود .

باری عبدالله بن زبیر در همان ایام تدبیری بکار برد تا یزید و لید بن عتبه را عزل و بجای او جوانی مغرور سبکسار را که هم از بنی اعمام خود او بود بنام عثمان بن محمد بن ابی سفیان والی حجاز گردانید .

واقعه حره دسته کلی بود که همین عثمان بآب داد و خلاصه قضیه بدین قرار است که واقعه کربلا مخصوصاً بعد از اینکه اسرا به مدینه بازگشتند ولوله و شورش در دلهای اهل مدینه انداخت بطوریکه هر روز آن شهر مذهبی که مجمع شخصیت های بزرگ اسلامی در آن زمان بود آستانه حادثه تازه می شد . اهل مدینه را نفرت و انزجار از دستگاه حکومت بنی امیه افزونتر می گردید و آن چهره بی که حضرت امام حسین علیه السلام خیلی از پیش روشن و آشکارا دیده بود کم کم پیش چشم ایشان نیز متجلی می نمود .

عثمان والی حجاز بنخیا خود خواست خدمتی بدستگاه یزید کرده و اهل مدینه را از فکر واقعه کربلا و هواداری عبدالله بن زبیر منصرف نموده باشد و بهمان حيله دست بزند که معاویه داشت ، یعنی با رشوت که بعنوان عطیه و هدیه می داد دین اشخاص را بدینا می خرید ؛ عثمان محرمانه با یزید مکاتبه کرد و در اثرش جمعی و باصطلاح وفدی از اعیان و اشراف مدینه را به شام فرستاد که از آن جمله عبدالله بن حنظله بود، مردی عابد، مترهد که او را «غسیل

الملائكة» میخواندند؛ عبدالله بن ابی عمر و مخزومی و منذر بن زبیر نیز در جزو آن جماعت بودند؛ یزید ایشان را سخت محترم داشت و عطایای کلان به ایشان داد، چنانکه عبدالله بن حنظله را صد هزار درهم و هر کدام از هشت پسر او را ده هزار درهم که جمعاً ۱۸۰ هزار درهم می شد عطا داد و ایشان را محترم و مکرم به مدینه بازگردانید. اکنون اعجاز اسلام و اثر مظلومیت سیدالشهداء و یاران او را بنگرید و درست در این معانی دقت کنید؛ حیلہ‌یی که یزید و حاکم دست نشاندۀ او کرده بودند درست نتیجۀ معکوس بخشید زیرا تا آن تاریخ هر چه مسلمانان از دستگاه یزید می شنیدند که مردی فاسق و فاجر تبہکار است و مجالس او بلهو و لعب و رقص و ساز و قمار طی می شود مسموعاتی بود که شاید درست هم باور نمی کردند؛ زیرا بعید می دانستند و انصافاً هم بسیار بعید بود که مسند خلافت اسلامی باین امور زشت و شرم آور آلوده شده باشد.

بالجمله آن گروه وفد که از مدینه بشام رفته بودند از نزدیک یزید و اعمال او را از شرب خمر و قمار و سگ بازی و امثال آن مشاهده کردند و از این جهت در مراجعت به مدینه بجای اینکه دست از شورش و غوغا بردارند و از حکومت یزید طر فداری کنند علم مخالفت و عصیان برافراشتند و مردم را بر خلع یزید دعوت کردند و بزرگان مدینه اکثر دعوت آن جماعت را پذیرفته با عبدالرحمن بن حنظله در قبول آن امر بیعت کردند. وعده‌یی نیز در مکه به عبدالله بن زبیر

پیوستند. باری کم کم کار بر یزید سخت شد و درصدد دفع فتنه این جماعت و عبدالله بن زبیر بر آمد. مورخان نوشته‌اند که وی در ابتدا می‌خواست ابن مرجانه (عبیدالله بن زیاد) را که مأمور کربلا بود مأمور اینکار کند، وی زبیر بار نرفت و گفت برای حمایت این مرد فاسق (یعنی یزید) همان قتل پسر پیغمبر مرا کافی است، دیگر کشتار مدینه و خراب کردن خانه کعبه را بر خود هموار نتوانم ساخت.

چون یزید از امتناع عبیدالله بن زیاد آگاهی یافت سپاهی از شامیان بسر کردگی مسلم بن عقبه مری گسیل داشت که از بس در واقعه حره و کشتار عام مدینه در قتل خلیف اسراف کرده بود او را لقب «مصرف» دادند ناظر بآیه شریفه قرآن (فلا یسرف فی القتل، سوره اسرائیل). مسلم با سپاه خونخوار به مدینه رفت؛ عبدالله بن حنظله و اصحاب خاص او در جنگ کشته شدند و گروهی از بقیة السیف در مکه به عبدالله بن زبیر پیوستند و موجب پیشرفت و قوت کار وی شدند. غوغای حرب در حره واقع شد که از مواضع معروف مدینه است. بعد از آنکه مسلم فاتح شد فرمان قتل و غارت عام داد، چندین هزار قشون خونخوار شامی سه روز و سه شب مشغول قتل و غارت مدینه بودند، خلقی کثیر از صحابه و عباد و زهاد و قراء در آن حادثه بقتل رسیدند، چندان از اهالی مدینه کشته شدند که گویند بعد از آن واقعه ده هزار زن بی شوهر وضع حمل کردند که شوهرانشان همه کشته شده بودند؛ آن حادثه شوم مطابق ص.ط جماعتی از مورخان در ۲۸ ذی الحجه ۶۳ هجری اتفاق افتاد. مسلم

بعد از فراغت از کار مدینه عازم مکه و محاربه عبدالله بن زبیر گردید که در اثناء راه در گذشت و حصین بن ثعیر سکونی سردار سپاه مهاجم شد و او همان کسی است که دستور داد تا با منجنیق خانه کعبه را آتش زدند و این واقعه بضبط تواریخ در سوم ربیع الاول سنه ۶۴ هجری چند روز قبل از وفات یزید اتفاق افتاد.

چنانکه گفتیم این دو واقعه یکی قیام عبدالله بن زبیر و یکی واقعه حره هر دو از آثار واقعه کربلا بود.

اینرا هم بگویم که عقیده جماعتی از مورخان اینست که اگر عبدالله بن زبیر يك نقیصه نداشت خلافت مدتها در دست او و دودمانش باقی می ماند و آن نقیصه اینست که باصطلاح معروف بسیار خشک ناخن و کوتاه نظر بود. صفت کرم و بخشندگی و سماحت طبع که از خصایص مصلحان و فرمانداران بزرگ است در وی وجود نداشت درست گفته اند که (لَا يَسُودُ مَنْ لَا يَجُودُ).

بزرگی بایدت بخشندگی کن که دانه تا نیفشانی نروید
داستان مثل معروف عربی «أَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي» علی
المشهور مربوط به همان عبدالله بن زبیر است.

هدف اصلی از قیام حسینی

متذکر شدم که هر قدر در واقعه کر بلا بیشتر غور کنیم بر عظمت و بزرگی آن حادثه و علو مرتبت امام علیه السلام بیشتر آگاه میشویم. بعضی مورخان عده شهدای کر بلا را هفتاد و دو تن و گروهی هشتاد و دو تن نوشته‌اند که سی و دو سوار و باقی پیاده بودند. این جماعت که گفتیم همه از قماش مسلم بن عوسجه و زهیر بن قیس بودند که می‌گفتند اگر صدبار کشته و باز زنده شویم باز می‌خواهیم که در رکاب امام علیه السلام جنگ کنیم و کشته شویم. و بعضی تصور میکنند که این عده جانباز کم است ولی من پیش خود اینطور فکر میکنم. از پیغمبر و دعوت اسلام بگذریم شما یک نفر از کسانی که قیام کرده‌اند پیدا کنید که اینهمه هواخواه و جانباز داشته باشد، راستی حیرت‌آور است اینجا جزائر اعجاز اسلام و عظمت روح امام حسین سیدالشهداء علیه السلام نبود که اینگونه جانبازان را تربیت میکرد.

لابد شنیده‌اید که بعد از مذاکره‌یی که ولید بن عتبه حاکم مدینه با امام حسین علیه السلام درباره بیعت یزید نمود و احساس

سخت گیری که امام از آن قضیه داشت بالاخره او را باین تصمیم واداشت که از مدینه بمکه و از مکه بعراق مهاجرت نماید .

خروج حضرت سیدالشهداء را از مدینه بمکه شب سوم شعبان سنه ۶۰ و خروج آن حضرت را از مکه بطرف عراق ، روز تریبه یعنی هشتم ذی الحجه سال ۶۰؛ و ورود آن حضرت را به کربلا روز پنجشنبه دوم محرم سنه ۶۱ هجری نوشته اند که عاشورا روز جمعه دهم محرم آن سال می شد .

من خود در این باره يك محاسبه نجومی هم دارم که شرحش مناسب این مقال نیست .

آیا هدف اصلی امام علیه السلام از آن نهضت چه بود! - از علم امامت که جزو معتقدات ما شیعیان است می گذریم حضرت امام حسین علیه السلام بی شبهه در زمان خود از همه مسلمانان اعم از پیر و جوان هوشیارتر و واقع بین تر بود .

قضایا و حوادث ایام همانطور که بود چهره خود را در آئینه ضمیر روشن او منعکس می ساخت ، حس پیشگوئی و پیش بینی او حیرت آور بود ، در این باره حتی از برادرش محمد بن حنفیه که می گویند علم جفر از پدرش بمیراث داشت روشن بین تر و پیش بین تر بود . صفای ذهن و نورانیت باطن او مدد از غیب داشت ، نه از نوع غیب گوئی های معمولی نجومی و جفری و امثال آن . بلکه از جهت آن نورانیت و روشنی فکر که مدلول «بهدی الله لنوره من یشاء» است .

باری هدف اصلی امام علیه السلام این بود که دین اسلام را از انحرافی که بسبب حکومت معاویه و یزید و مداخلات بنی امیه و بنی مروان عارض او شده بود نجات بدهد؛ می خواست دستگاه کفر و ظلم یزید و اتباع و اشیاع او را بر عموم جهانیان و علی الخصوص فریب خوردگان شام و مصر و عراق نشان بدهد و بطوری آنرا رسوا کند که بهر عامه مسلمانان اتمام حجت شده باشد، خود شما امروز وقتی که یکی مظلوم واقع شود می گوئید خوب است واقعه مظلومیت او را در دنیا اعلام کنیم، چرا؟ برای اینکه می خواهید بر همه دنیا اتمام حجت شده باشد.

قصد حسین بن علی علیه السلام ایجاد دستگاه ریاست و سلطنت نبود و گرنه خوب می دانست که این امر در خود مکه و مدینه و از آنجا که بگذرد در حدود یمن و در حصون و معادل اسلامی که از دسترس یزید و حکام او دورتر و مأمون ترست خیلی سهل الوصول تر بود تا در بیابان کربلا و مرکز قدرت اتباع یزید و در محلی که مردمش بغدر و نفاق و سست پیوندی ضرب المثل بودند و معامله یبی که با پدر و برادر او کرده بودند بهترین سرمشق عبرت و اعتبار او بود.

اگر او بفکر سلطنت و خلافت بوده هیچ دست کمی از عبدالله بن زبیر نداشت؛ لاف می توانست دستگاه سلطنتی تأسیس کند که چندین سال دوام داشته باشد و این قضیه مسلم و متفق علیه است که اگر حضرت

امام حسین علیه السلام در همان دیار حجاز علم دعوت خلافت بلند کرده بود عبدالله بن زبیر نیز چاره‌ای جز اطاعت و تبعیت وی نداشت، باری او در فکر جاه و جلال دنیوی نبود می‌خواست ندای مظلومیت خود و کفر و ظلم دستگام یزید را بگوش جهانیان برساند و حصول این مقصد مقدس عالی جز با شهادت از و یارانش و اسیری اهل بیت اطهارش میسر نبود.

إِنَّ لَكَ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ

دوستان و خیر خواهان او از قبیل برادرش محمد بن حنفیه و شوهر خواهرش عبدالله بن جعفر طیار همسر زینب خاتون سلام الله علیها و عمده الله بن عباس و امثال ایشان که وی را از رفتن بمراق تحذیر و به اقامت در مکه و مدینه ترغیب می‌نمودند از عمق فکر او آگاهی نداشتند، شاید خیال می‌کردند که هدف اصلی او تأسیس دستگام خلافت و سلطنت آل علی است؛ حتی بعضی می‌گویند که عبدالله بن زبیر که آن حضرت را تشویق بمهاجرت می‌کرد برای این بود که زمینه دعوی خود را بدون مانع کرده باشد. ولی من نمیتوانم این تهمت را قبول کنم هر چه بود امام براهی می‌رفت که خود عاقبت آنرا کاملاً محسوس می‌دید و در همان وقت که عازم عراق یا در راه عراق بود درباره اهالی کوفه از فرزاد شاعر شنید که «قلوبهم معك و سیوفهم (یا اسیافكم) علیك»، خبر قتل مسلم و هانی را هم علی‌المعروف در اثناء راه عراق در منزل ثعلبیه شنید که فرمود

«إِنَّ اللَّهَ وَآلَهُ رَاجِعُونَ» ولیکن هیچکدام از این وقایع ذره‌بی در عزم آن حضرت ایجاد سستی و خلل نکرد، او برای میرفت که عاقبتش شهادت خود و یاران و اسیری اهل بیت و اثرش زنده داشتن اسلام و دین مسلمانان بود و به این منظور هم کاملاً رسید.

باز از عجایب معجزات اسلام و تأثیر روحانیت قیام حسینی را دقت کنید، گذشته از شهادت و جانبازی آن حضرت و یارانش چند واقعه بتدبیر سوء دشمنان روی داد که بر پیشرفت هدف اصلی امام کمک مؤثر بود.

سردسته این وقایع داستان منع آب و بستن شریعه فرات است بر اصحاب پیغمبر صلوات‌الله‌علیه که مطابق نظر مورخان و ارباب مقاتل سه روز (۷-۱۰) طول کشیده این عمل نامردانه که از عمر بن سعد و ابن مرجانه و دستیاران ایشان سرزد حد اعلای فایده را برای هدف مقدس امام علیه‌السلام بخشید. آیا در مقابل ۷۲ تن یاران حسین بن علی آنهمه عده و عده که تا هفتاد هزار نفر و بیشتر هم نوشته‌اند کافی نبود که عطش و تشنگی مهلك را هم بر آن گروه مظلوم بی‌گناه کماشتند؟

پیداست که دستگاه ابن زیاد اطمینان به لشکر خود نداشت و می‌دانست که از روی ایمان نمی‌جنگند ولی یاران حسینی با نیروی ایمان جانبازی می‌کردند و در دم واپسین حیات که در خاک و خون می‌غلطیدند گوشه چشمان و حشاشه رمقشان متوجه امام بود و آرزو

می کردند که صد جان داشتند و همه را در راه اومی باختند .

مسلم بن عوسجه در آخرین دم حیات به حبیب بن مظهر (یا مظاهر) وصیت میکرد که از جانبازی در راه حسین بن علی کوتاهی نکند و چون مطمئن شد که حبیب نیز مثل خود او جانفشانی خواهد کرد راحت و آسوده جان داد و وصیت دیگر غیر از همان عشق سودای حسینی نداشت .

خلاصه دستگاه حکومت و عمال یزید می دانستند که انبوه لشکر باطل ایشان یارای مقاومت با جانبازان حق ندارند ، این بود که بحیلۀ نا جوانمر دانه متوسل گردیدند و تشنگی و عطش زهر آکین را وسیلۀ هلاک آل عصمت ساختند ! وانگهی گرفتیم حسین بن علی و یاران جنگی سلحشور او مقصر بودند ، يك مشت زن و بچه صغیر و بی پناه چه گناه داشتند . خلاصه اینکه قصه عطش و منع آب خود یکی از بزرگترین اسرار شهادت و قیام حسینی علیه السلام است و حق مطلب را نمی توان باین مختصر ادا کرد .

همانطور که آب در پیشرفت عالی حضرت سیدالشهداء کمک کرد آتش نیز یکی از اسرار شهادت بود چرا که عمر سعد علیه اللعنة دستور داد خیمه های آل عصمت را آتش زدند ! دود همین آتش بود که دستگاه یزید و بنی امیه را تیره و تار ساخت .

قصه اسب ناختمن بر اجساد شهداء اگر خدای نکرده راست باشد چنانکه در مناقب شهر آشوب و ابن اثیر و آثار الباقیه ابو

ریحان آمده است نیز یکی از همان اسرار است که در استیصال خاندان کفر اثر عجیب داشت؛ رفتاری که عبیدالله زیاد با سر بریده مطهر و اهل بیت اسیر شده کرد و خشونت‌هایی که با ایشان نمود نیز یکی از اسرار آن قیام است. اگر ملایمت و مدارا میکرد در پیشرفت مقصد و منظور نهضت حسینی آنقدر مؤثر نمی‌افتاد و از او بدتر رفتاری است که یزید پلید با سر مطهر و اسرای اهل بیت کرد. معروفست که با سر مطهر با چوبدستی یا غلاف نیزه بی‌حرمتی نمود و با اشعار ابن زبیری که از شعرای دستگاه جدش ابوسفیان در ایام کفر ظاهری او بوده است تمثل جست:

أَيَّتْ أَسِيفِي بِيَدِ شَهِدِي جَزَعُ الْخَزَرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

و دو بیت هم بر آن اشعار بیفزود که منسوب بخود اوست:

لَعَبْتُ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

لَسْتُ مِنْ خِنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلِ

خندف لقب جد قریش است؛ مقصودش اینست که من اموی

قرشی نیستم اگر از آل احمد هاشمی انتقام نگیرم.

همین اشعار که حق بزبان یزید انداخته بود بزرگترین دلیل

بر باطل بودن او و حقانیت امام حسین علیه السلام است؛ پیداست که

فصد یزید فقط خونخواهی و اعمال تعصبات جاهلانۀ عربی بوده است

نه چیز دیگر.

خلاصه اینکه چهار عنصر آب و خاک و باد و آتش همه در پیشرفت

هدف عالی قیام حسینی خدمت کردند. خدمت آب و آتش را شنیدید،

خدمت خاک آن بود که جسد خون آلود شهداء و کشتگان را نگاه داشت و تا امروز نیز نگاه داشته است؛ خدمت باد هم همان بود که شعله‌های آتش را به خیام حرم رسانید.

در پردهٔ واقعهٔ کربلا عظمت اسلام و در آئینهٔ عظمت و حقانیت اسلام چهرهٔ تابناک سید مصطفی و علی مرتضی نمودار است.
اکنون که سخن بدینجا کشید بگذارید تا راز معنوی عرفانی واقعهٔ کربلا را تا آنجا که میسر است بیان کنیم.

اگر به چشم حقیقت بین و عرفانی معنوی به واقعهٔ کربلا سوا بقی و لواحق آن بنگریم این حقیقت بزرگ کشف می‌شود که حادثهٔ کربلا قربانی عظمت اسلام و فدیة بقاء و احیاء اسلام بود که از خاندان پیغمبر و علی علیه السلام داده شد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علی علیه السلام هر دو بکرات و مرات با تصریح و تلویح حادثهٔ قتل حضرت امام حسین علیه السلام را پیشگوئی کرده بودند، یکی از اخبار معتبر نبوی که در کتب اهل سنت هم روایت شده است که آن حضرت فرمود: **سید الشهداء عند الله عمی حمزة و رجل خرج علی امام جائر یا هره و ینهاه فقتله،**

در این حدیث قطعاً اشارتی به حادثهٔ کربلا شده است چرا که کدام خروج بر امام و سلطان جائر بالاتر و برتر از قیام حسینی برضد حکومت یزید تواند بود؟

حضرت حسین بن علی ریحانه رسول الله و سید شباب اهل جنت از ذخائر معنوی اسلام بود که بتقدیر الهی بایستی برای حفظ و بقاء اسلام و صیانت قرآن کریم با فرزندان دلپذیر و برادران ارجمند و یاران فداکارش شهید شوند و خاندان او هم به اسیری درآیند تا آنچه در تقدیر الهی گذشته بود وجود بگیرد.

این وجود شریف در خاندان پیغمبر و علی علیه السلام ذخیره شده بود برای روزگار یزید و آن زمان که دین اسلام بکلی از پایه اصلی خود منحرف میگردید؛ اینکه در بیداری یا در خواب یا بین نوم و یقظه (به اختلاف روایات و احتمالات) حضرت امام حسین از جدش پیغمبر علیه السلام شنید *إِنَّ لَكَ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ لِن تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ*، اشاره به همان امر بود که یعنی ای نور چشم من خدا میخواهد تورا قربانی بقاء و عظمت دین اسلام کند همان طور که حضرت اسماعیل را قربانی حرم کعبه قرارداد.

پس حادثه کربلا هر چه بود تقدیر الهی بود و آن واقعه در واقع پرده بی بود که عظمت و حیات اسلام در پشت آن مستور بود. و در آئینه روح اسلام جان محمد و علی نمودار گردید.

در تواریخ نوشته اند که در جنگ صفین «محمد بن حنفیه» فرزند علی علیه السلام که یکی از برادران صمیمی دوستدار امام حسین است بفرمان علی علیه السلام می جنگید، مکرر در میدان جنگ خسته و نشنه خدمت پدر آمد و از خستگی و تشنگی نالید؛ حضرت آب به او

دادند و آب برززه او پاشیدند و باز او را بجنگ فرستادند، امام حسین نیز در آن واقعه حضور داشت اما حضرت او را بر جنگ تشجیع نمی فرمودند حتی شاید رخصت محاربه هم بوی ندادند، یکبار محمد حنفیه نه از باب اعتراض و ایراد بلکه برای کشف حقیقتی که از نظر او مستور بود از علی علیه السلام پرسید که مرا اینقدر بر جنگ و مقاتله تحریض و ترغیب می فرمایی؟ چرا برادرم حسین را متعرض نمی شوی، حضرت در جواب فقط باین نکته قناعت کردند که ای محمد تو فرزند منی اما حسنین فرزندان پیغمبرند و حفظ حیات ایشان بر من واجبست، این خود نکته بی بود که آن حضرت مطابق اقتضای مقام بداین بیان فرمودند؛ باطن مطلب این بود که «حسین» ذخیره پیغمبر است.

این قربانی را برای روز عاشورا ذخیره کرده ایم؛ امروز وقت جنگ و شهادت او نیست! عجباً شاید همین نکته بود که محمد حنفیه را اقناع کرد، و پس از استماع آن باز با دلگرمی و شهامت هر چه تمامتر بجنگ کفار صفین شتافت!

البته عاقبت امر هم بر خود محمد حنفیه مکشوف گردید آنگاه که حسین و یاران و اصحاب او را عازم مهاجرت از مدینه و مصمم بر شهادت کر بلا دید، و خود او ۲۰ سال بعد از واقعه کر بلا هم زنده بود. باری واقعه کر بلا چشم بند قضای الهی بود «لِیَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»

بالاخره تاریخ نشان داد که این قربانی در پیشگاه حق مقبول افتاده است؛ آن حضرت و بستگان و یاران او کشته شدند، اما آن خون نخفت و تا قیامت هم نخواهد خفت، از هر قطره خونی که در کربلا ریخته شد قیامی و نهضتی پدید آمد تا دستگاههای کفر و انحراف از دین را یکی بعد از دیگری سرنگون ساخت، تا دین الهی و قرآن آسمانی را زنده و پایدار نگاه داشت و آن میراث گرانبها را امروز بدست ما رسانید، ما نیز در صیانت آن باید بکوشیم.

مصطفی را وعده داد الطاف حق کر بمیری تو، نمیرد این سبق

آثار مهم واقعه کربلا

واقعه کربلا شامل داستان شهادت و اسیری اهل بیت خوب نشان داد که مقابله یزید با حسین تقابل کفر و دین و مقابل شدن ظلم و عدالت است ، تنها قصد بیعت و شقاق و خروج و دعوی ریاست نبود، کینه دیرینه و دشمنی سابقه دار خاندان ابوسفیان و نسل سمیه بود با آل محمد علیهم السلام که در آن حادثه منفجر شد و خود را سر تا پا نشان داد! همان وقایع بود که روح دوست و دشمن را آزرده و جریحه دار ساخت و همه باتفاق دانستند و گفتند که حق با علی و حسین است و لعنت بر معاویه و یزید کردند .

قصه حره و خروج عبدالله بن زبیر را که از جمله آثار این واقعه محسوبست در قبل اشاره کردیم ؛ خروج و قیام نوابین در کوفه به ریاست سلیمان بن صرد خزاعی بخاطر خونخواهی واقعه کربلا هم یکی از آثار آن حادثه بود که در همان سال ۶۱ هجری شروع شد و بسال ۶۶ ختم گردید .

بعد از وی خروج مختار و کشتن قانلان حسین که حقیقه از

وقایع تسلیت بخص اسلامی است بلافاصله بعد از واقعه توابین اتفاق افتاد .

و بالاخره یکی از آثار مهم آن نهضت قیام اب-ومسلم است در خراسان بطرفداری از بنی هاشم که منتهی به انقراض دولت اموی و انتقال خلافت بخاندان عباسی هاشمی بسال ۱۳۲ هجری گردید . قیام زیدبن علی و قتل او در زمان هشام بن عبدالملک که در حوالی ۱۲۰ هجری واقع شد نیز یکی از آثار نهضت حسینی است ؛ چرا که نهضت حسینی زمینه را برای قیامها و نهضت های بعد فراهم ساخت . ازاین قبیل آثار بسیار دارد که اگر بخواهیم همه را شرح بدهیم باید يك کتاب بزرگ تالیف کنیم، مزار آن وقایع صرف نظر می کنم و به دو اثر مهم میپردازم :

۱- یکی تشکیل مجالس عزاداری و وعظ و ارشاد مسلمین که از برکت همان واقعه کربلا باقی مانده است و باید آنرا مغتنم بدانیم و البته اصلاحاتی هم در آن بنمائیم .

۲- اثر دیگر ظهور نوعی از شعر و ادبیات عربی و فارسی است در مرتبه که مقارن همان واقعه کربلا شروع شده و تا امروز دوام دارد .

تاریخ تشکیل مجالس عزاداری

جماعتی که از تاریخ اسلام اطلاع کافی ندارند توهم کرده‌اند که تشکیل مجالس عزاداری و حتی ساختن اشعار مرثیه از زمان صفویه وجود گرفته است و این توهم خود را بصورت يك حقیقت تاریخی می‌گویند و می‌نویسند؛ خدا کند که در این امر همان اشتباه صرف باشد و عمدی در کار نداشته باشند و اگر نه حقیقت مطلب اینست که تشکیل مجلس عزاء و اقامهٔ مجامع سوگواری واقعهٔ کربلا بلافاصله از همان زمان وقوع شروع شده که تا زمان حاضر دوام یافته است. انکار نمی‌کنم که صفویه در ترویج تشیع و اقامهٔ مراسم عزاداری بسیار اهتمام ورزیدند اما اینکه تشکیل این مجامع مولود آن زمان باشد بکلی خلاف واقع است و همچنین ساختن اشعارمراثی که در ابتدا عبری بود و بعد از آن به فارسی هم رواج گرفت که از همان زمان وقوع حادثه شروع شده است.

اولین کسی که وقایع عاشورا را بیان میکرد و دل سنگ را می‌گذاخت حضرت زینب خاتون و حضرت سجاد علیه‌السلام بودند.

روایاتی که از حضرت سجاد در این باره منقول است از همه روایات معتبرتر و موثق‌تر است زیرا که آن حضرت هر چه می‌فرمود نتیجه مشهودات خود او بود؛ بقول بیهقی از دیدار خود می‌فرمودند نه از شنیده‌ها و منقولاتش.

ابومخنف آزدی صاحب مقتل معروف که اصل آن از بین رفته و منقولاتش در کتب از قبیل طبری و غیره باقی مانده است از رجال نیمه اول قرن دوم هجری و از اصحاب جعفر صادق علیه السلام (متولد ۸۳ متوفی ۱۴۸) بود و از اینجا معلوم می‌شود که زمینه مقتل نویسی یعنی تاریخ روز کربلا از پیش یعنی از زمان همان حادثه فراهم شده بود که ابومخنف توانست يك کتاب درباره سرگذشت یوم‌الطف بنویسد. معروفست که چون اهل بیت طهارت و عصمت به مدینه باز گشتند (حرکت اهل بیت از شام به مدینه علی‌المعروف روز بیستم‌ماه صفر ۶۱ هجری بود) در نزدیکی مدینه اقامت مختصری کردند و اهالی مدینه با استقبال شتافتند. یکی از کسانی که به استقبال آمده بود بعیر بن جندلم بود، چون حضرت سجاد او را دیدند و شناختند فرمودند ای بشیر پدرت شاعر بود توهم از شاعری بهره‌داری؟ بشیر گفت بلی من نیز خود شاعرم، حضرت فرمودند ابیانی بگو و جلوتر از ما به مدینه برو و خبر ورود ما را و مصیبت هائله قتل سیدالشهداء را به مردم اعلان کن، به اصطلاح معروف عربی ناعی باش، بشیر این ابیات را ساخت و با گریه و صدای بلند بر مردم مدینه فروخواند:

يا اهل يثرب لامقام لكم بها قُتِلَ الْحَمِينُ وَ ادَّعَى مِدْرَارُ
الجسم منه بكر بلاء مضرَّج و الرأس منه على القناة يدار

و نیز ایبانی به ام کلثوم منسوب است که در راه مراجعت بمدینه

گفته بود :

مَدِينَةٌ جَدْنَا لَا تَقْبَلُونَا فَبِالْحِجْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِينَا
خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِينَ جَمْعًا رَجَعْنَا لِأَرْجَاءِ آلِ وَ لَابْنِينَا

و نیز این بیت مربوط بهمان ورود اهل بیت به مدینه در کتب

مقاتل به جاریه بی از اهل مدینه نسبت می دهند :

نَمِي سَيْدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا وَ أَمْرَ ضَنْي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَنْجَعَا

چند بیت نیز به دختر عقیل بن ابسی طالب منسوب است که

می گویند چون خبر واقعه کر بلا به مدینه رسید وی این اشعار بگفت،

از این اشعار سه بیت را ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ضبط کرده

است .

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ الْإِنْبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِعْتَرْتِي وَ بِأَهْلِي عِنْدَ مَفْتَقِدِي نَهْفُ أَسَارِي وَ نَهْفُ ضُرِّ جَوَابِدِي
مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِنْ نَصَحْتَ لَكُمْ إِنْ تَخْلَفُونِي بِسَوْءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي

بنابر این باید اولین شعر مرثیه و نخستین مجلس عزاداری را

مربوط بهمان سال ۶۱ هجری گرفت . از آن پس شعرای عرب که از

همه معروفتر ثمینت (متوفی ۱۲۶) رسیدند سعید حمیری (متوفی ۱۷۹)

که می گویند برای حضرت صادق علیه السلام با اشعارش مرثیه خوانی

کرد در حالتی که پردگیان حرم نیز پشت پرده نشسته گوش می دادند و می گریستند و این خود هم مجلس عزاداری بود و هم شعر مرثیه .

دعبل خزاعی (متوفی ۲۴۶)، *ديك الجن عبدالسلام* (متوفی ۲۳۵) هم از کسانی هستند که در شعر مرثیه گوئی اهل بیت معروف هستند. بعد از ایشان روز بروز عده مرثیه سرایان زیاد می شود . سید رضی *رحمة الله عليه* (متوفی ۴۰۶) این هباریه (متوفی ۵۰۹) اینها از مرثیه سرایان قدیم عرب بودند و بعد از آن شعرای مرثیه ساز عربی تا عصر حاضر روزافزون است .

اما در زبان فارسی اولاً اشاره به وقایع کربلا سابقه دارد، جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی از شعرای قرن ششم در قصیده لغز آب می گوید :

مطلوب جستجوی سکندر بشرق و غرب

مقصود آرزوی شهیدان کربلا

اشاره بداستان تشنگی و عطش شهدای کربلا است که از کثرت تسلیم مابین مسلمین حکم مثل سائریدا کرد . سعدی در قصیده معروف خود میگوید :

دیارب بخون پاک شهیدان کربلا،

از روی کتاب *النقض* از مؤلفات قرن ۶ هجری و امثال آن معلوم میشود که هم مراسم عزاداری و هم مرثیه گوئی بفارسی از قدیم متداول بوده است .

اصطلاح روضه خوانی

اما اصطلاح روضه‌خوانی مربوطست به حوالی قرن دهم هجری که کتاب روضه‌الشهداء ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰) تألیف شد. کتاب روضه‌الشهداء مربوط بتاریخ واقعه کربلا می‌باشد، از آن وقت که این کتاب نوشته شد مابین شیعیان معمول گردید که آنرا در مجامع سوگواری خود می‌خواندند و عزاداری میکردند. کم‌کم همان مطالب را که از روی کتاب می‌خواندند از بر کردند و بدون کتاب از حفظ خواندند. این است که مرثیه‌های مؤثر فارسی از زمان صفویه شروع شده در قرن دهم مرثیه‌سرایی رواج گرفت. اهلی شیرازی، بابافغانی اصفهانی، ضمیری مرثیه ساخته‌اند؛ یکی از مرثیه‌سرایان نامدار قرن دهم هجری محتمش کاشانی است که ترکیب بند او از شدت شهرت احتیاج بیادآوری ندارد مع ذلك می‌خواهم يك نکته را بشنوندگان بگویم که انصافاً محتمش در ترکیب بند خود مؤید بروح القدس بوده است، در عالم شعر و شاعری نیز گفته‌های او بسیار بلند و متین و استوار است از این نوع که میگوید:

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست

خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد

آواز العطش ز بیابان کربلا

بگذارید يك نکته دقیق ادبی را که تا کنون شاید نشنیده باشید

برای شما بگویم و این خود یادگارهای تعلیم پدر و استادان ادب من

است. چرا در این بیت میگوید «زان تشنگان هنوز به عیوق میرسد»

اگر مقصودش رسیدن صدا از زمین به آسمان است ممکن بود بگوید

(زان تشنگان هنوز به افلاك میرسد) و اگر مقصودش ذکر کردن

ستاره بود می توانست بگوید «زان تشنگان هنوز به نسرین می رسد»

عیوق در این باره چه خصوصیت داشت.

این اطلاع مربوط به فن نجوم و ستاره شناسی است که میگویند

عیوق ستاره تشنگی و کوکب قاطع یعنی قاطع حیات است به این معنی

که میگویند هر کس عیوق در طالع او واقع شده باشد از تشنگی

هلاک خواهد شد. در چهار مقاله نظامی عروضی در داستان ابوسهل

مسیحی خوانده ایم که درباره هلاک خود پیشگوئی کرد که «از این

سفر جان نبرم که تسییر من در این دو روز به عیوق میرسد و او

قاطع است» و دنباله او نظامی گوید در گرمای بیابان خوارزم که راه

را گم کرده بودند «از بی آبی و تشنگی ابوسهل مسیحی بعالم بقا انتقال

یافت».

خلاصه این است که شاعر مخصوصاً کلمه «عیوق» را اختیار کرده است. عیوق ستاره‌یی است قرمز رنگ و در سمت شمال منطقه البروج که اورا رقیب ثریا میگویند زیرا که این دو ستاره باهم از افق طالع میشوند.

از مرثیه سرایان بسیار ممتاز زمان زندیه بعد از محتشم یکی حاج سلیمان صباحی بیدگلی است که او نیز ترکیب بند بسیار عالی دارد.

در عهد قاجاریه مرثیه سرائی فارسی رونق تازه بخود گرفت و نمونه‌های بسیار عالی از آن بوجود آمد. گویندگان این نمونه‌های ممتاز یکی وصال شیرازی، دیگر همای شیرازی، سروش اصفهانی، شهاب اصفهانی هم ترکیب بند و هم قطعه و قصیده مرثیه ساخته‌اند.

ای کاش وقت بود یکی از مرثیه‌های خوب همای شیرازی را که مربوط به ایامی است که ایام سوگواری محرم با نوروز منطبق بوده است برای شما میخواندم اگرچه معروف است و شاید از اهل منبر نیز شنیده باشید. از جمله آثار زبده و منتخب مرثیه فارسی منظومه‌های مثنوی زبدة الاسرار صفی‌علیشاه و گنجینه الاسرار عمان سامانی است که انصافاً هر دو بسیار خوب ساخته‌اند.

رسمیت یافتن سو کواری عاشورا

مراسم عزاداری در ابتدا رسمیت اسلامی نداشت فقط مخصوص شیعیان بود. شاید گاهی از ترس حکام و خلفای جور ناچار میشدند که مجالس عزاداری خود را پنهان کنند. موافق نوشته ذهبی و بعضی مورخان دیگر در سال ۳۵۲ هجری معزالدوله دیلمی عزاداری رسمی عاشورا را در بغداد معمول ساخت؛ در آن سال بازارها را بستند و همه جا را سیاه پوش کردند و مخصوصاً زنان شیعه نوحه کنان همه جا عزاداری میکردند. مطابق اطلاعی که از کتاب *خطة مقریزی* بمامیرسد در سال ۳۶۳ هجری المعز لدین الله فاطمی عزاداری روز عاشورا را در قلمرو دولت خود که مصر و سودان و توابع آن بود مرسوم ساخت. بعضی نوشته اند که در سنه ۴۲۲ که در بغداد مطابق روش قدیم عزاداری حسینی برپا گردید، گروهی برضد شیعه انقلاب کردند و جمعی کشته شدند و بازارها خراب شد.

ابوریحان بیرونی در کتاب *آثار الباقیه* که در حدود ۳۹۰

تألیف شده است شرحی مینویسد مبتنی بر اینکه روز عاشورا تا پیش از

واقعه کربلا روز میمون و مبارکی محسوب میشد و بعد از آنکه حادثه کربلا اتفاق افتاد روز عزاداری و سوکواری گردید. بنی‌امیه این روز را باز (به مناسبت انتقامی که از بنی‌هاشم گرفته بودند) مبارک و میمون میداشتند و جشن می‌گرفتند؛ اما شیعیان در این روز نوحه‌سرایی و عزاداری میکنند.

بطوری که از نوشته ابوریحان مستفاد میشود عزاداری عاشورا از قدیم یعنی خیلی جلوتر از زمان ابوریحان و تألیف آثار الباقیه (۳۹۰ هـ) معمول و مرسوم بوده و در زمان خود ابوریحان نیز آن مراسم پیا می‌شده است.

میل دارم عین عبارت ابوریحان را که از مآخذ بسیار معتبر است و متضمن مطالب بسیار دقیق عالی است برای شما نقل کنم و کم‌کم به این مقال خاتمه دهم.

ابوریحان در وقایع مهم ایام اسلامی از محرم تا ذی‌الحجه در خصوص محرم می‌نویسد:

«وَالْيَوْمُ الْعَاشِرُ مِنْهُ يُسَمَّى عَاشُورَاءَ وَهُوَ يَوْمٌ مَشْهُورٌ بِالْفِضْلِ وَرُويَ
عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ سَارِعُوا إِلَى الْخَيْرَاتِ فِي هَذَا الْيَوْمِ
فَإِنَّهُ يَوْمٌ عَظِيمٌ مَبَارَكٌ قَدْ بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ عَالِي آدَمَ وَكَانُوا يَعْتَمِدُونَ
هَذَا الْيَوْمَ إِلَى أَنْ أُنْفَقَ فِيهِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَفَعَلَ بِهِ وَبِهِمْ مَا لَمْ يَفْعَلْ فِي جَمِيعِ الْأُمَمِ بِأَشْرَارِ الْخَلْقِ مِنَ الْقَتْلِ
بِالْعَطَشِ وَالسِّيفِ وَالْأَحْرَاقِ وَصَلَبِ الرُّؤُوسِ وَاجْرَاءِ الْخِيُولِ عَلَى الْأَجْسَادِ

فَعَفَاءَ مَوَابِهِ فَمَا بَنَوَامِيَةً فَقَدْ لَبَسُوا فِيهِ مَا تَجَدَّدَ وَ تَزَيَّنُوا وَ التَّحَدُّوا
وَعَيَّدُوا وَ أَقَامُوا الْوَلَالَيمَ وَ الضِّيَافَاتِ وَ طَعَمُوا الْحَلَالَاتِ وَ الطَّيِّبَاتِ وَ جَرَى
الرَّسْمُ فِي الْعَامَةِ عَلَى ذَلِكَ أَيَّامَ مُدَّتْهُمْ وَ بَقِيَ فِيهِمْ بَعْدَ زَوَالِهِ عَنْهُمْ
وَ أَمَا الشَّيْعَةُ فَانْهَمَ يَنْوَحُونَ وَ يَبْكُونَ أَسْفَاً لِقَتْلِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ فِيهِ وَ
يُظْهِرُونَ ذَلِكَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ وَ أَمْثَالِهَا مِنَ الْمَدَنِ وَ الْبِلَادِ وَ يَزُورُونَ فِيهِ
التُّرْبَةَ الْمَسْعُودَةَ بِكَرْبَلَاءَ وَ لِذَلِكَ كَرِهَ فِيهِ الْعَامَةُ مِنْ تَجْدِيدِ الْأَوَانِي
وَ الْأَثَارِ .

اهمیت مجالس وعظ و روضه خوانی

خلاصه اینکه از مابین آثار واقعه کربلا غیر از مجاهدات و جان بازی‌های مذهبی، و انقلاب و نهضت‌های سیاسی، تغییر و تبدیل حکومت‌ها و سلطنت‌ها که همه در جای خود بسیار مهم است دواثر بزرگ برای ما باقی مانده که هر دو بسیار مغتنم و عزیز است.

یکی مجامع وعظ و خطابه و روضه خوانی که ده‌هزار تن از پیر و جوان از هر صنف و طبقه حاضر می‌شوند و سخنان اهل منبر را گوش میدهند.

کدام کلاس است که از روی ایمان و خلوص با این جمعیت انبوه تشکیل بشود، کدام دانشگاه است که این دستگاه تعلیم و تربیت را داشته باشد، ما باید این مجامع را مغتنم بشماریم و اگر عیب و نقصی در کار ما هست رفع کنیم تا اثرش مفید و سودمند، و جاودانی و پایدار باشد.

دیگر نوعی جدید از شعر فارسی مخصوص مرثی و مصائب اهل بیت علیهم السلام که پیش اشاره کردم.

چون گفت و گو از مرثیه سازی شد دل‌م می‌خواهد یکی از مرثیه‌هایی را که خود این حقیر ساختم برای احراز مغفرت و امید اجر آخرت خانمۀ رسالۀ خود قرار بدهم . این حقیر تر کیب بندی در مرثیۀ عاشورا ساختم که عجالتاً هشت لخت آنرا ذکر میکنم .

از آسمان هلال محرم چو شد برون
 رفت از دل زمین وزمان طاقت وسکون
 ماه نو آمد از شفق سرخ آشکار
 چون خنجر برهنه که افتد بطشت خون
 با پیکر خمیده عیان گشت در سپهر
 شکل هلال چون رقم حرف حا و نون
 بر لوح چرخ با قلم نور این دو حرف
 ما را بنام پاک حسین است رهنمون
 یعنی که تاقیامت از آن ماجرا که رفت
 رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگون
 در کربلا چو شد علم شاه دین بلند
 کردید رایت ستم و کفر سرنگون
 فریاد از آن ستم که به آل عبا رسید
 از شامیان ناکس و از کوفیان دون
 ای کوفیان چه فتنه ز نو کرده اید ساز
 با آل مصطفی چه جفا کرده اید باز

ز آن ماجرا که رفت بمیدان کربلا

عقل است مات و واله و حیران کربلا

دریای عشق حق بتلاطم چو اوفتاد

جوشید موج خون ز بیابان کربلا

یارب چه شد که کشتی نوح نجی فتاد

در لجه هلاک به طوفان کربلا

از بازی سپهر سر سروران دین

افتاد همچو گوی به میدان کربلا

ز آن عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین

عقل است مات و سر بگریبان کربلا

در منزلت فزونت و در رتبه برتر است

از بام عرش پایه ایوان کربلا

فخر حسین و تنگ یزید است تا ابد

سر لوحه جریده دیوان کربلا

کاری که حق بدر که عدلش ظلامه ساخت

بالمعجب یزید از او فخرنامه ساخت

آهنگ کوفه کرد ز یثرب امام دین
 نور خدا و شمع هدی ماه راستین
 تا دستگاه کفر و ستم سرنگون کند
 دست خدا در آمد گوئی ز آستین
 خم کرد آسمان سر تعظیم سوی خاک
 چون خون پاک شاه زمان ریخت بر زمین
 ز آن خون فزود قدر چنان خاک پست را
 کاندر برش حقیر بود چرخ هفتمین
 خورشید کس ندیده بدانگونه پرفروغ
 یاقوت کس ندیده بدان منزلت ثمین
 از آن شرف که خون شهیدان بخاک داد
 ساینده مهر و ماه بر او جبهه و جبین
 شیطان نکرد سجده بر این خاک از آن سبب
 او را لقب ز غیب رجیم آمد و لعین
 شیطان که بود روح پلید یزید شوم
 بر بام ملک بر شده همچون سیاه بوم

باز این چه نغمه است که دستا نسرای عشق
آهنگ ساز کرده بشور و نوای عشق
آن کاروان کجاست که بانگ درای او
افکنده است غلغله در نینوای عشق
شور حسینی است مگر کز ره حجاز
ساز عراق کرده بیرک و نوای عشق
مانا عزیز فاطمه فرزند مصطفی است
کوچ از مدینه کرده سوی کربلای عشق
سوداگر خداست که نقد روان بکف
بگرفته در معامله خونبهای عشق
از سر برام دوست دویده است یار صدق
در نی نوای وصل دمیده است نای عشق
بابانگ هوهو الحق و آواز دوست دوست
خوانده بگوش عالمیان ماجرای عشق
از جان و دل نهاده قدم در ره بلا
یعنی منم شهید بیابان کربلا

هر تیر کز کمان کمین بلا بجست
 کوئی نشانه‌اش دل اولاد فاطمه است
 باد جفا به گلشن آل عبا وزید
 و اندام سرو قامت شمشاد را شکست
 رویی که در برابر او جنت است خوار
 قدی که پیش جلوۀ او سدره است پست
 برخاست ناله از دل کرو بیان قدس
 چون کرد غم به چهره آل نبی نشست
 کیتی کمان بقصد دل خستگان کشاد
 کردون کمر بکشتن آزادگان بیست
 آنرا بطمن نیزه شامی ربود سر
 اینرا بضرب خنجر کوفی برید دست
 از منجنیق حادثه سنگی بیوفتاد
 کافکند در زجاجه انوار حق شکست
 برخاست چون ز آل نبی ناله و فغان
 بر شد ز خاک ناله و زد صیحه آسمان

ای شهسوار معرکه کربلا حسین
 ای پاکباز عرصه عشق و بلا حسین
 ای نجل مصطفی و جگر گوشه بتول
 ای زاده نژاده شیر خدا حسین
 ای نودمیده گلبن بستان فاطمه
 ای نو نهال گلشن آل عبا حسین
 دردانه پیمبر و نوباوه بتول
 نور دو چشم پادشاه اولیا حسین
 سر حلقه شهیدان در دشت کربلا
 سالار کشتگان سر از تن جدا حسین
 در جلوه گاه عشق روانتاب کام سوز
 آئینه زدرده دل حق نما حسین
 کشف امان و باب حوایج توئی بخلق
 درمانده چون شوند بگویند یا حسین
 حق را مجاهدی چو تو در روزگار نیست
 در شهر بند عشق چو تو شهریار نیست

در کاروان آل نبی فحط آب شد
 از سوز تشنگی دل طفلان کباب شد
 میدان جنگ و سوز عطش تاب آفتاب
 یارب که از شنیدن آن زهره آب شد
 در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت
 آن منع آب و سوز عطش فتح باب شد
 کرنیک بنگریم همان موج آب بود
 کز وی بنای دولت مروان خراب شد
 از ملت نبی به نبی زادگان رسید
 ظلمی که روح کافر از او در عذاب شد
 سر پنجه عجز جفا کار روزگار
 از خون پاک آل پیمبر خضاب شد
 از شرم روز حادثه قتل شاه دین
 خوردشید شامگاه نهان در حجاب شد
 یک ذره گرز شرم و ادب داشت آفتاب
 می کرد تا به حشر نهان روی در حجاب

گر ماجرای حادثه کربلا نبود
 رسمی ز دین پاک پیمبر بجا نبود
 گر نهضت حسین نمی بود از حجاز
 در شام و کوفه شرع محمد بپا نبود
 خونی بظاک ریخته شد در ره خدا
 کآنرا زقدر غیر خدا خوبها نبود
 دین خدای زنده شد از خون پاک او
 این شد که خونبهاش بغیر از خدا نبود
 نقشی که بر زمین ز شهیدان کتابه بست
 در منزلت کم از صحف انبیا نبود
 جانسوز نوحه‌یی که شنیدی ز کربلا
 سازش مگر ز سوز درون سنا نبود
 چشم کرم ز در که الطاف حق نداشت
 گر دست او به دامن آل عبا نبود
 باب نجات جز در آل رسول نیست
 طاعت مگر بشرط ولایت قبول نیست
 از خوانندگان این رساله خواهشمندم که بنظر خطاپوش در آن
 بنگرد و این ضعیف را بدعای خیر یاد کنند .

(جلال‌الدین همائی)

جلوۀ توحید

غزلی است عارفانه که در استقبال غزل «عراقی»^۱ ساخته و بر وی
خرده عرفانی گرفته‌اند. مهرماه ۱۳۵۶ شمسی و شوال ۱۳۹۷ قمری
هجری.

من و بندگیِ سلطانِ سریرِ کبریائی
که غلامی در اوست طراز پادشاهی
سبحات و جبه حق را نتوان نهفت هرگز
تو خودای حجاب کثرت چه خلاف می‌نمایی
دو جهان ز نور هستی همه یک فروغ باشد
ز حدیث نور و ظلمت چه فسانه می‌سزائی
همه هستی است یک جلوه شروق نور حق را
نه روا بود در اینجا سخن از منی و مائی

۱- مطلع غزل عراقی (متوفی ۶۸۸):

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدائی
چه کنم جز این نباشد گل باغ آشنایی

ز جدائیش مزینم که دو گانگیست با او
 به یگانگی سپارند طریق آشنایی
 چه درون و چه برون اوست، من این سخن نگویم
 «که برون در چه کردی که درون خانه آیی»^۱
 بکدام سو کنم رو که تو اندر او نباشی
 بکدام در زخم سر که تو زو بدر نیایی
 من و ناله و شکایت ز جدائی تو حاشا^۲
 که مرا نبوده هرگز ز تو يك نفس جدایی
 سر عجز بر حریم تو نهند آن عزیزان
 که فکنده اند بردوش ردای کبریائی
 ز مقام پادشاهی است هزار بار خوشتر
 که مرا بود بدرگاه تو خواری گدایی
 همه شوق کعبه دارند بدل «سنا» ولیکن
 بی رب کعبه پویسد ز ره صفای همایی
 نکشیده درد، دانی تو چه قدر عافیت را
 ز شکسته استخوان پرس بهای مومیایی

۱- اشاره است باین بیت عراقی:

طلواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند

که برون در چه کردی که درون خانه آیی

۲- اشاره است بگفته عراقی در ناله و شکایت از غم جدایی

هو الحق

منقبت شاه اولياء مولانا ومقتدانا امير المؤمنين علي بن ابيطالب
عليه السلام . دی ماه ۱۳۵۶ شمسی و ماه صفر از سال ۱۳۹۸ قمری
هجری در طهران ساختم .

(جلال الدین همایی سنا)

تا بکی افسانه از دارا و اسکندر کنی

قصه باید از امیرالمؤمنین حیدر کنی

گر حدیث راست میخواهی و گفتار درست

مدح باید از شه دین حیدر صفدر کنی

تا بدست وخامهات یارایی مدح علی است

حیف باشد حرف دیگر ثبت در دفتر کنی

بس درینغ آید مرا کاین گوهری لفظ دری

جز که اندر حرف حق در گفته دیگر کنی

وصف شاه اولیا نعت شه مردان بیار

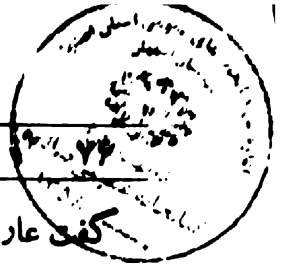
دفتر شعر و ادب را تا از او زیور کنی

خامه در نقش علی بت شکن زن تا بچند
 خامه مانی تراشی رنده آزر کنی
 جان تازه در تن افسرده می آید برقص
 درمدیخس تازه چون طبع سخن گستر کنی
 ناسزایان را ستودن بت تراشیدن بود
 خود هنر ضایع چرا در پیشه بتگر کنی
 خامه فرسودن بمدح خواجگان جاه و مال
 عمر فرسودن بود، آن به که این کمتر کنی
 با دروغی چند تا چند از ره بیم و امید
 از یکی افسار گیری بر یکی افسر کنی
 شرم بادت زین هنر کز قول ترفند و فریب
 گوهری را پشک سازی، پشک را گوهر کنی
 شاه غزنین می رود از یاد و فتح سومنات
 چون سخن از جنگ بدر و غزوه خیبر کنی
 با علی نام ابوسفیان و فرزندش خطاست
 روبهان را کی سزد با شیر نر همسر کنی
 عترت خود را پیمبر تالی قرآن شمرد
 کار در دین بایدت بر گفت پیغمبر کنی
 یعنی اندر حکم سنت بعد قرآن کریم
 تکیه باید بر علی و عترت اطهر کنی

سرخ رویی گرز کوثر خواستاری، بایدت^۱
 پیروی از رسم و راه ساقی کوثر کنی
 بی ولای مرتضی چون باد اندر چنبرست
 روز و شب گرد عبادت پشت را چنبر کنی
 چون پیمبر باب خواندش مردمینه ی علم را
 دست بیعت بایدت در حلقه آن در کنی
 آنچنان باشد که گرد کعبه باشی در طواف
 چون طواف مرقد آن شاه دین پرور کنی
 اندر آئین جوانمردی و دینداری رواست
 گر سر و جان در ره آیین آن سرور کنی
 هر سری کآن نیست اندر پای آن سرور بخاک
 غبن باشد گر دمی از عمر با اوسر کنی
 پیش من حرفی ز اسرار ولایت بر ترست
 ز آنکه صد فصل از فنون علم را از بر کنی
 آنچه در وصف علی دانم اگر گویم مرا
 طعن در محراب گویی ، لعن بر منبر کنی
 رازها دارم بـدل گر پرده بکشایم مرا
 طعمه شمشیر سازی ، مثله خنجر کنی

۱- اشاره است به گفته مولوی در دفتر پنجم مثنوی شریف :

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو او محمد خوست با او گیر خو
 هر که را دیدی ز کوثر خشک لب دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب



اسرار و آثار واقعه کربلا

گفت عارف در بشردپوش کرده است آفتاب^۱

ایسن کلام نغز را باید بجان باور کنی

و اندرین ره مشکلی گر پیش آید بایدت

حل آن از اتحاد ظاهر و مظهر کنی

* * *

ای علی مرتضی ای آیت حسن القضا

ای که زا کسیر عنایت خاک ره را زر کنی

آفتاب اولیائی سایه لطف خدا

دوستانرا سایبانی در صف محشر کنی

سایه لطف و کرم از دوستداران وامگیر

ای که از داروی احسان چاره مضطر کنی

تشنه کامانیم ای ابر کرامت خوش بیار

تا گلوی خشک ما از آب رحمت تر کنی

تو شفیع مذنبانی و (سنا) غرق گناه

چشم دارد کش شفاعت در بر داور کنی

مدح کس گر گفته ام ، نعت توام کفاره است

بو که زین کفاره ام آسوده از کیفر کنی

پایان

شایسته است بگفته مولوی در دفتر هشتم مثنوی شریف :
خجسته در پوش کرده ایست آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب

۲۳۵۷

۶۰/۱/۷

